

منازل الآخرة

(حکایات و روایات مرگ و عالم پس از مرگ)

خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی (ره)

-فهرست-

-
- مقدمه مؤلف
 - فصل اول : مرگ
 - فصل دوم : قبر
 - عقبه اول وحشت قبر است :
 - عقبه دوم ، صَغَطَه و فشار قبر است
 - چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است :
 - عقبه سوم سؤال منکر و نکیر است در قبر
 - فصل سوم : منزل هولناک برزخ
 - فصل چهارم : قیامت
 - فصل پنجم : بیرون آمدن از قبر
 - فصل ششم : میزان
 - اخباری درباره فضائل صلوات :
 - روایاتی درباره حسن خلق :
 - حکایاتی درباره حسن خلق :
 - فصل هفتم : حسابرسی
 - فصل هشتم : تحویل نامه های اعمال
 - فصل نهم : صراط یا پل عبور
 - خاتمه : عذاب جهنم
 - در ذکر قصص خائفان
 - در ذکر چند مثلی که موجب تنبیه مؤمنان است

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على محمد و آله الطاهرين .

و بعد چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام **عباس بن محمد رضا القمی - ختم الله له بالحسنى و السعادة -** که عقل و نقل حکم می کند شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه ای برای سفر خود مهیا کند به قدری که در آن سفر بکار است ، آن وقت سفر کند پس بنابراین سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گزیری از آن نیست به زاد و توشه سزاوارتر است ؛ چنانکه روایت شده وقتی حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه به مکه معظمه مشرف شده نزد در کعبه ایستاد و به مردمی که برای حج از اطراف عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند فرمود:

ایها الناس منم جندب بن سکن غفاری ، منم خیر خواه شما و مهربان بر شما، به سوی من آید و به مردمی که دور او جمع شدند فرمود: ای مردم هر گاه یکی از شما اراده کند به سفری برود هر آینه از زاد و توشه برای خود به حدی که در آن سفر لازم دارد بردارد و چاره ای از آن ندارد، پس هر گاه چنین است ، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن ، پس مردی برخاست و گفت : پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر. فرمود: **حج حجة لعظام**

الاءمور، و صم یوما لزجرة النشور و صل رکعتین فی سواد اللیل لوحشة القبور. الخیر^(۱)

و حضرت امام حسن مجتبی (ع) در موقع ارتحال خود به جنادة بن ابی امیه فرمود: **استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول اءجلك** یعنی : مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما بلکه چون سفرت آخرت سفری است بعید و هولناک و منزلهای سخت و عقبات شدید و جاهای دشوار دارد محتاج است به زاد و توشه بسیاری که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود. چنانکه روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در هر شب هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند صدای نازنینش به حدی بلند می شد که صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند می شنیدند و می فرمود: **تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل ؛** یعنی آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا منادی مرگ ندای ((الرحیل)) در میان شما بلند کرده پس توقف خود را در دنیا و بیرون از دنیا در حالی که با خود زاد و توشه ای از اعمال صالحه دارید کم کنید به درستی که در جلو شما گردنه های ناهمواری است یعنی جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناک است که باید از آنها عبور کنید و چاره ای هم ندارید.

اینک ما به بعضی از آن عقبه های سخت و منزلهای هولناک اشاره می کنیم و بعضی از چیزها

که برای سختی ، و هول آن محل سودمند است بطور اختصار در ضمن چند فصل ذکر می کنیم ؛ و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در اجل حاصل شد شاید انشاء الله کتابی مفصل در این باب تصنیف کنم و اگر چه در این زمان اشخاصی را نمی بینم که از روی جد و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی تاءبید و توفیق خود را مسئلت می نمایم ؛ انه قریب مجیب

فصل اول : مرگ

اول منزل این سفر، مرگ است

این منزل پیچ و خمهای دشوار دارد، اینک ما به دو نمونه از آن اشاره می کنیم :

مرحله اول مرگ ، شدت جان کندن است ؛ **و جاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحید^(۳)** این مرحله ای است بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف به محتضر رو می کند؛ از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام ، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بی کس شدن بچه های خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف به دست آوردن آنها کرده و چه بسا که بسیاری از آنها مال مردم بود که با ظلم و غصب ، آنها را مالک شده و چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده ، حال ملتفت خرابیهای کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده ؛ **فكان كما قال امیر المومنین (ع) يتذكر اموالا جمعها اغمض فی مطالبها و اخذها من مصر حاتها و مشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها و اءشرف علی فراقها تبقى لمن وراءه ينعمون بها فيكون المهناء لغیره و العب ء علی ظهر^(۴)** و از طرفی ترس ورود به جائی که غیر از این دنیا است و چشمش چیزهایی را می بیند که پیش از این نمی دید **فكشفتنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید^(۴)** حضرت رسول و اهل بیت او و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر می بیند تا درباره او چه حکم شود و چه سفارشی نمایند، و از طرف دیگر، شیطان و یارانش برای آنکه او را به شك اندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که بی ایمان از دنیا برود، و از طرفی وحشت از آمدن ملك الموت دارد که آیا به چه هیئت خواهد بود، و به چه نحو جان او را خواهد گرفت الی غیر ذلك . **قال امیرالمؤمنین (ع): فاجتمعت علیه سكرات الموت فغیر موصوف ما نزل به .**

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) را درد چشمی عارض شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عیادت آن حضرت تشریف برد او را دید که صیحه و فریاد می کشد، فرمود که آیا این صیحه جزع و بیتابی است یا از شدت درد است ؟

امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد یا رسول الله من هنوز دردی نکشیده ام که سخت تر از این درد باشد. فرمود یا علی چون ملك الموت برای گرفتن روح کافر نازل شود سیخی از آتش را با خود بیاورد و با آن سیخ روح او را بیرون کشد پس صیحه کشد! حضرت امیرالمؤمنین چون این را شنید برخاست و نشست و گفت: یا رسول الله دوباره حدیث را بر من بخوان سپس گفت آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می شود؟ فرمود بلی حاکمی که جور کند و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد و کسی که شهادت دروغ دهد.

و اما چیزهایی که سبب آسانی سکرات موت است از جمله :

شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود هر که بخواهد که حق تعالی بر او سکرات مرگ را آسان کند باید صله ارحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید، پس هر گاه چنین کند خداوند دشواریهای مرگ را، بر او آسان کند و در حیات خود فقر به او نرسد.

و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد جوانی بهنگام وفات او حاضر شد پس به او فرمود: بگو: **لا اله الا الله** ، آنگاه زبان آن جوان بسته شد و نتوانست بگوید، و هر چه حضرت تکرار کرد باز نتوانست بگوید؛ پس حضرت به آن زنی که کنار جوان بود گفت: آیا این جوان مادر دارد؟ عرض کرد: بلی من مادر او می باشم فرمود: آیا تو بر او خشمناکی؟ گفت: بلی و الان شش سال است که با او سخن نگفته ام حضرت فرمود که از او راضی شو. آن زن گفت **رضی الله عنه برضاک یا رسول الله** (۵) و چون این کلمه را که مُشعر بر رضایت او بود از پسرش گفت ، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او فرمود بگو: **لا اله الا الله** گفت: **لا اله الا الله** حضرت فرمود چه می بینی؟ عرض کرد: مرد سیاه قبیح المنظر با جامه های چرکین و بدبو که نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته . حضرت فرمود: بگو: **یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الكثير اقبل منی الیسیر واعف عنی الكثير انک انت الغفور الرحیم** (۶) آن جوان این کلمات را گفت آن وقت حضرت به او فرمود: نگاه کن چه می بینی؟ گفت: مردی سفید رنگ ، نیکو صورت ، خوشبو با جامه های خوب را می بینم که به نزد من آمده و آن سیاه پشت کرده و می خواهد برود؛ حضرت فرمود: این کلمات را تکرار کن ، تکرار کرد، حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دیگر آن سیاه را نمی بینم و آن شخص نورانی نزد من است ، پس در آن حال آن جوان وفات کرد.

مؤلف می گوید: خوب در این حدیث تأمل کن بین اثر عاق پدر و مادر چه اندازه است که این جوان با آنکه از صحابه است و شخصی مانند پیغمبر به عیادت او آمده و به بالین او نشست و خود آن جناب کلمه شهادت به او تلقین فرموده ولی نتوانست آن کلمه را تلفظ کند مگر وقتی که مادرش از او راضی شد آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت گفت .
و دیگر از حضرت صادق (ع) مروی است که هر کس جامه زمستانی یا تابستانی را بر برادر

خود بیوشاند، خداوند او را از جامه های بهشتی می پوشاند و سكرات مرگ را بر او آسان می کند و قبرش را گشاد می سازد. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که برادر خود را حلوائی بخوراند حق تعالی تلخی مرگ را از او برطرف می کند.

و از چیزهایی که برای محتضر سودمند است خواندن سوره یس ، و الصافات و کلمات فرج (۷) است .

و شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که هر که يك روز از آخر ماه رجب روزه بگیرد، حق تعالی او را ایمن گرداند از شدت سكرات مرگ و از ترس بعد از مرگ و از عذاب قبر ایمن گرداند و بدان که از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده ؛ از جمله آنکه ، ملك الموت به صورت جوانی با لباس خوب با قدحی از شراب بهشت ، وقت قبض روح او حاضر می شود، و آن شراب را به او بدهد تا سكرات مرگ بر او آسان شود.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت حمد را يك مرتبه و توحید را سه مرتبه و سوره فلق و ناس را و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیحات اربعه بخواند حق تعالی او را در سایه عرش جای می دهد و به او ثواب روزه دار ماه رمضان عطا می کند و برایش ملائکه استغفار می کند تا از این نماز فارغ شود و جان دادن و فشار قبر را بر او آسان گرداند و از دنیا بیرون نرود مگر اینکه جای خود را در بهشت ببیند و حق تعالی او را از فزع اکبر ایمن گرداند.

و شیخ کفعمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است کس هر که هر روزه ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را از سكرات مرگ و فشار قبر و هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظش بدارد و دینش ادا شود، و غم و همش زایل گردد این دعا این است :

اعدت لكل هول لا اله الا الله ، و لكل هم و غم ما شاء الله ، و لكل نعمة الحمد لله ، و لكل رخاء الشكر لله ، و لكل اعجوبة سبحان الله ، و لكل ذنب استغفر الله ، و لكل مصيبة انا لله و انا اليه راجعون ، و لكل ضيق حسبي الله و لكل قضاء و قدر توكلت على الله ، و لكل عدو اعتصمت بالله ، و لكل طاعة و معصية لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم .

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف ، هفتاد مرتبه فضل عظیم است از جمله آنکه وقت مردن او را مؤذنه و بشارت دهند و آن ذکر این است : **يا اسمع السامعين و يا ابصر الناظرين و يا اسرع الحاسبين و يا احكم الحاكمين .**

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: **اذا زلزلت الارض زلزالها** ملول نشوید زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند حق تعالی زلزله بر او وارد نسازد

و او را به زلزله و صاعقه و به آفتی از آفات دنیا نمیراند، و در وقت مردن او ملکی کریم از نزد حق تعالی بر او نازل شود و بالای سر او بنشیند و بگوید: ای ملك الموت ، نسبت به ولی خدا مدارا کن زیرا که او مرا بسیار یاد می کرد.

عقبه دوم عدیله عند الموت است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن و آن چنانست که شیطان نزد محتضر حاضر شود و او را وسوسه کند و به شك اندازد تا او را از ایمان بیرون برد و از این جهت است که در دعاها استعاذه از آن شده و جناب فخر المحققین ، رحمة الله فرموده که هر کس بخواهد از آن سالم بماند استحضر کند ادله ایمان و اصول خمسه را با ادله قطعیه و صفای خاطر و بسپرد آنرا به حق تعالی که در وقت حضور موت به او رد فرماید به این طریق و بعد از ذکر عقاید حقه بگوید:

اللهم یا ارحم الراحمین انی قد اءودعتک یقینی هذا و ثبات دینی و اءنت خیر

مستودع و قد اءمرتنا بحفظ الودایع فرده علی وقت حضور موتی . پس بر حسب

فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و استحضر معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله عندالموت نافع است .

و شیخ طوسی رحمة الله از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق صلی الله علیه و آله عرض کردم که شیعیان تو می گویند: که ایمان بر دو قسم است : یکی مستقر و ثابت و دیگر آنکه به امانت سپرده شده است و زایل می گردد، پس مرا دعائی بیاموز که هر گاه آنرا بخوانم ایمانم کامل گردد و زایل نشود. فرمود که بعد از هر نماز بگو:

**رضیت بالله رباً و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بالاسلام دیناً و بالقرآن کتاباً و
بالکعبة قبله و بعلی ولیاً و اماماً و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد
بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و
علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن صلوات الله علیهم ائمة ، الله
انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر.**

و از چیزهایی که برای این عقبه سودمند است مواظبت به اوقات نمازهای واجب است . و در حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه ملك الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز پنج مرتبه به ایشان نظر می کند پس هر گاه کسی را که می خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظب اوقات نماز است پس ملك الموت به او شهادتین را تلقین کند و شیطان را از او دور سازد.

و روایت شده که حضرت صادق (ع) برای شخصی نوشت که اگر بخواهی کارت بخوبی پایان پذیرد و بخوبی جانت گرفته شود پس حق خدا را بزرگ شمار و نعمتهای او را در راه گناه

مصرف مکن و از حلم خدا مغرور مشو و هر کس که مرا یاد کند و اظهار دوستی ما کند چه راست گوید یا دروغ گرامی بدار زیرا اگر دروغ گوید ضررش به خود او می رسد.

حقیر گوید: که برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت به سعادت رسیدن خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله: **یا من ذکره شرف للذاکرین** تا آخر، و خواندن دعای تمجید که در کافی و غیره نقل شده سودمند است و حقیر در کتاب باقیات الصالحات ساعات آن را نقل کرده ام، و همینطور خواندن نمازی که در یکشنبه ذی القعدة وارد شده، و مداومت به این ذکر شریف خوب است: **ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب** (۸) و تسبیح حضرت زهراء را ادامه دهد و انگشتر عقیق در دست کند به ویژه اگر بر آن نقش **محمد نبی الله و علی ولی الله** باشد و خواندن سوره قد افلح المؤمنون در هر جمعه، و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب: **بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم**، و آنکه در شب بیست و دوم رجب هشت رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و **قل یا ایها الکافرون** هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.

و سید بن طاووس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند روح او را با سعادت بگیرد و قبرش را وسیع گرداند و از قبر خود بیرون شود در حالیکه صورتش مثل ماه باشد. و می گوید **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله**. مؤلف گوید: که این نماز بعینه نماز حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم:

((حکایت اول:))

نقل است که فضیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است شاگردی داشت که اءعلم شاگردان او محسوب می شده، وقتی ناخوش شد، هنگام احتضار، فضیل به بالین او آمد و نزدش نشست و شروع به خواندن پس کرد، آن شاگرد محتضر گفت: ای استاد این سوره را بخوان پس فضیل ساکت شد و به او گفت: **بگو لا اله الا الله** گفت: نمی گویم چون از آن بیزارم پس با این حال مرد. فضیل از مشاهده این حال بسی دردمند شد، و به منزل خود رفت و بیرون نیامد؛ پس در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند. فضیل از او پرسید که تو اءعلم شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟ گفت: برای سه چیز که در من بود اول ناممی و سخن چینی دوم حسد سوم آنکه من بیماری داشتم که به طبیبی مراجعه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قدح

شراب بخور که اگر نخوری این بیماری در تو باقی خواهد ماند. پس من به دستور آن طبیب شراب می خوردم . به خاطر این سه چیز پایان کار من بد شد و به آن حال مردم .

مؤلف گوید: که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم :
شیخ کلینی از ابوبصیر روایت کرده که گفت : ام خالد معبدیه بر حضرت صادق (ع) وارد شد و من در خدمت آن حضرت بودم ، عرض کرد فدایت گردم مرا درد شکم می گیرد به طیبیان عراق مراجعه کردم آنها مرا سفارش به خوردن آبجو کردند ولی من از خوردن آن خودداری کردم چون می دانستم از آن کراهت دارید، پس دوست داشتم که از خود شما سوال کنم ، آن حضرت فرمود چه عاملی تو را از خوردن آن باز داشت ؟ گفتم من تا روز قیامت مطیع شما هستم . حضرت رو به ابی بصیر کرد و فرمود: ای ابا محمد آیا گوش نمی دهی به حرف این زن و مسائل او؟ سپس به آن زن فرمود تو را در خوردن حتی يك قطره از آن اذن نمی دهم ، همانا هنگام جان دادن از خوردن آن پشیمان خواهی شد. پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم ؟

((حکایت دوم :))

شیخ بهائی (ره) در کشکول ذکر نموده که مرگ شخصی از ثروتمندان فرا رسید، در حال احتضار به او شهادتین تلقین کردند، او در عوض ، این شعر را خواند:

یا رب قائلة و قد تعبت اءین الطريق الی حمام منجاب

و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود، که روزی زن عفیفه خوش صورتی از منزل خود در آمد که به حمام معروف منجاب برود پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجاب کجا است ؟ او اشاره کرد به منزل خود و گفت حمام این است آن زن به خیال حمام داخل خانه آن مرد شد. آن مرد فوراً در را بر روی او بست و خواست که با او زنا کند. آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ندارد جز آنکه به تدبیر، خود را از چنگ او خلاص کند. لاجرم اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را به این کار و آنکه من چون بدنم کثیف و بدبوست که می خواستم به حمام بروم ، خوبست که يك مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم غذا بگیری که با هم بخوریم ، و زود بیا که من مشتاق تو هستم . آن مرد چون کثرت رغبت آن زن را به خود دید مطمئن شد. او را در خانه گذاشت و برای گرفتن عطر و غذا از خانه بیرون رفت . چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت آن زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد. چون مرد برگشت زن را ندید و به جز حسرت چیزی عایدش نشد؛ الحال که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز را در شعر عوض کلمه شهادت می خواند.

ای برادر در این حکایت تامل کن و ببین چگونه اراده يك گناه این مرد را به هنگام مرگ ، از شهادتین منع کرد در حالی که کاری جز قصد زنا به آن زن نداشت .

و بدان که شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرموده : هر کس يك قیراط از زکوة را ندهد پس وقت مردن می خواهد یا به مذهب یهود بمیرد یا نصاری . فقیر گوید: قیراط بیست و يك دینار است ، و قریب به همین مضمون در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند وارد شده است .
(لطیفه :))

از عارفی نقل شده که نزد محتضری حاضر شد. حاضرین از او خواستند که محتضر را تلقین کند. او این رباعی را تلقین او کرد:

لطف تو امید است که گیرد دستم	گر من گنه جمله جهان کردستم
عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم	گوئی که به وقت عجز دستت گیرم

فصل دوم : قبر

یکی از منازل هولناک سفر آخرت ، قبر است که در هر روز می گوید: **اءنا بیت الغربة ، اءنا بیت الوحشة ، اءنا بیت الدود** (یعنی) منم خانه غربت ، منم خانه وحشت ، منم خانه کرم

عقبه اول وحشت قبر است :

در کتاب من لا یحضره الفقیه است که چون میت را به نزدیک قبر آورند فوراً او را داخل قبر نکنند زیرا برای قبر هولهای بزرگ است ، و حامل آن به خداوند از هول مطلق پناه برد و میت را نزدیک قبر بگذارند و اندکی صبر کند تا آماده دخول شود؛ پس اندکی او را پیشتر برند و اندکی صبر کند. آنگاه او را به کنار قبر برند.

مجلسی اول در شرح آن فرمود: هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن کاملاً زایل نشده است ، و خوف ضغظه قبر و سؤ ال منکر و نکیر و رومان فتان قبور، و عذاب برزخ هست تا آنکه برای دیگران عبرت باشد و بیندیشد که چنین حادثه ای در پیش دارند...

و در حدیث حسن ، از یونس منقول است که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم (ع) شنیدم که فرمودند: چون میت را به کنار قبر می بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤ ال منکر و نکیر بیابد.

و روایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که نظرش به جماعتی افتاد که در محلی جمع گشته بودند. پرسید

برای چه مردم اجتماع کرده اند؟ گفتند برای کندن قبر جمع شده اند. براء گفت: چون حضرت اسم قبر را شنید در رفتن به سوی آن شتاب کرد تا خود را به قبر رسانید پس کنار قبر به زانو نشست. من به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت رفتم تا ببینم چه کار می کند، دیدم بشدت گریست آنگاه رو به ما کرد و فرمود: **اخوانی لمثل هذا فاءعدوا** یعنی ای برادران ما، برای خود چنین جائی تهیه کنید و آماده شوید.

شیخ بهائی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می خورد. به او گفتند که این چه حالی است که از تو مشاهده می شود؟ گفت چه گمان می برید به کسی که به سفری طولانی می رود و بدون مونس به قبر وحشتناکی وارد می شود و به حضور حاکم عادل می رود که حجتی ندارد؟

و قطب راوندی روایت کرده که حضرت عیسی (ع) پس از مرگ مادر خود مریم را صدا زد و گفت: ای مادر! با من سخن بگو؛ آیا می خواهی که به دنیا برگردی؟ گفت: بلی برای آنکه در شب بسیار سرد، برای خدا نماز گزارم و در روز بسیار گرم، روزه بگیرم. ای پسر جان! این راه بسیار خطرناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در وصیت خود به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت: چون من وفات کردم خود مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گزار و مرا داخل قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز و نزد سر من مقابل صورتم بنشین، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن سعادت وقتی است که مرده محتاج به ائس گرفتن با زنده است.

و سید بن طاووس (رحمة الله علیه) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ساعتی سخت تر از شب اول قبر بر میت نمی گذرد پس با صدقه دادن، به مرده خود رحم کنید و اگر چیزی نیافتی که صدقه بدهی یکی از شما دو رکعت نماز گذارد و در رکعت اول فاتحة الكتاب را يك مرتبه بخواند و قل هو الله دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه را يك مرتبه اءلهیکم التکائر را ده مرتبه و سلام دهد و بگوید: **اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر ذلك الميت فلان بن فلان** پس حق تعالی همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت می فرستد و با هر ملکی جامه ای و حله ای، و تنگی قبر او را وسعت می دهد تا روز نفخ صور و به نمازگزار به عدد آنچه در آفتاب بر آن می تابد حسنات می دهد و چهل درجه مقامش را بالا می برد.

((نماز دیگر:))

برای برطرف کردن وحشت قبر از میت مستحب است نمازگزار دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول حمد و آية الكرسي و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انا انزلناه را بخواند و چون سلام دهد بگوید: **اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان** به جان فلان، نام میت را بگوید.

((حکایت))

شیخ ما ثقه الاسلام نوری (تَوَرَّ اللهُ مَرَقَدَه) در دارالسلام از استاد خود مولانا الحاج ملا فتحعلی سلطان آبادی عطر الله مضجعه نقل کرده که فرمود: عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت علیهم السلام که خبر فوتش را می شنیدم در شب دفن او برایش دو رکعت نماز می خواندم ، چه میت را بشناسم یا نشناسم و هیچ کس بر این کار من مطلع نبود تا آنکه روزی یکی از دوستان ، مرا در راهی ملاقات کرد و گفت : دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و از حال او و آنچه بعد از مرگ بر او گذشته پرسیدم گفت : من در سختی و بلا بودم تا آنکه فلانی برایم دو رکعت نماز خواند - و اسم شما را برد - آن دو رکعت نماز، مرا از عذاب نجات داد؛ به خاطر این احسانی که به من کرد خدا پدرش را رحمت کند. مرحوم حاج ملا فتحعلی فرمود آن شخص از من پرسید که آن نماز چه نمازی بود؟ پس من ، او را از کار دائمی خود برای اموات خبر دادم .

و نیز از کارهایی که برای وحشت قبر سودمند است مانند آنکه رکوع نماز را کامل کند چنانکه از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت شده که کسی که رکوع نماز خود را تمام کند گرفتار وحشت قبر نمی شود.

و نیز آنکه در هر روزی صد مرتبه بگوید: **لا اله الا الله الملك الحق المبين** تا بوده باشد برای او امانی از فقر و از وحشت قبر باشد و به سوی خود توانگری را بکشد و گشوده شود درهای بهشت چنانکه در خبر وارد شده است .

و نیز آنکه بخواند سوره یس را پیش از آنکه بخوابد، و آنکه بخواند نماز لیلة الرغائب را؛ و من آن نماز را با بعضی از فضایل آن در مفاتیح الجنان در اعمال ماه رجب ذکر کردم .
و هر که عیادت کند مریضی را حق تعالی بر او ملکی می گمارد که او را در قبر تا روز ورودش به محشر عیادت کند.

و از ابوسعید خدری منقول است که گفت : شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی می فرمود: یا علی شاد شود و مژده بده که برای شیعه تو وقت مردن نه حسرتی است و نه وحشت قبر و نه اندوهی در روز نشور.

عقبه دوم ، صَغَطَه و فشار قبر است

و آن عقبه ای است بسیار دشوار که تصورش دنیا را بر انسان تنگ می کند.

قال امیرالمؤمنین (ع): یا عباد الله ما بعد الموت لمن لا یغفر له اشد من الموت
القبر فاحذروا ضیقه و ضنکه و ظلمته و غربته ؛ ان القبر یقول کل یوم انا بیت
الوحشة انا بیت الدود، و القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار - الی ان
قال - و ان معیشة الضنک الی حذر الله منها عدوه عذاب القبر؛ انه یسلط علی
الکافر فی قبره تسعة و تسعین تنینا فینهش لجمه و یکسرن عظمه یترددن علیه

**كذلك الى يوم يبعث ؛ لو ان تينا منها نفخ في الارض لم تنبت زراعا. يا عباد الله ان
انفسكم الضعيفة و اجسادكم الناعمة الرقيقة التي يكفيها اليسير تضعف عن
هذا. (٩)**

و روایت شده است که حضرت صادق (ع) در آخر شب که از خواب بر می خاست صدا را بلند
می نمود به حدی که اهل خانه بشنوند و می گفت : **اللهم اعنى على هول المطلاع و
وسع على ضيق المضجع و ارزقنى خير ما قبل الموت و ارزقنى خير ما بعد الموت .**
و از دعاهای آن حضرت است : **اللهم بارك لى فى الموت ، اللهم اعنى على سكرات
الموت ، اللهم اعنى على غم القبر، اللهم اعنى على ضيق القبر، اللهم اعنى على
ظلمة القبر اللهم اعنى على وحشة القبر، اللهم زوجنى من الحور العين .**

بدان که عمده عذاب قبر از بی توجهی به نجاسات و نامی و سخن چینی و غیبت و دور
شدن مرد از خانواده خود است . و از روایت سعد معاذ استفاده می شود که بدخلقی مرد با
خانواده خود و درشت گوئی با آنها، سبب فشار قبر می شود.
و در روایتی از حضرت صادق (ع) مرویست که هیچ مؤ منی نیست مگر آنکه از برای او فشار
قبر است . و در روایت دیگر است که از کفاره آن ، نعمتی است که آن مؤ من تزییع کرده .
و شیخ صدوق (رحمة الله عليه) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی از علمای یهود را
در قبرش نشانند و گفتند: ما صد تازیانه به تو می زنیم ، گفت : من طاقت ندارم . پس کم
کردند تا رساندند به یکی و گفتند چاره ای از يك تازیانه نیست . گفت : به چه سبب مرا می
زنید؟ گفتند به سبب آنکه روزی نماز را بدون وضوء خواندی و بر ناتوانی گذشتی و او را یاری
نکردی پس او را يك تازیانه از عذاب الهی زدند که قبرش پر از آتش شد.
و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر مؤ منی که برادر مؤ منش از او چیزی بخواهد و او توانایی
داشته باشد که خواسته او را بر آورد ولی چنین نکند خداوند در قبر مار بزرگی را بر او مسلط
می کند تا همیشه انگشتان او را بگزد و در روایت دیگر است که تا روز قیامت انگشتان او را
بگزد.

چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است :

و اما چیزهایی که سبب نجات از فشار قبر و عذاب آن است بسیار است و ما در اینجا به چند
مورد اکتفا می کنیم .

اول : از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که هر که در هر جمعه سوره نساء بخواند از
فشار قبر ایمن می شود.

دوم : روایت شده که هر که به خواندن سوره زخرف ادامه دهد حق تعالی او را در قبرش از
جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند.

سوم : از حضرت صادق (ع) منقول است که هر که بمیرد ما بین زوال روز پنج شنبه تا زوال روز

جمعه حق تعالی او را از فشار قبر پناه دهد.

چهارم : از حضرت امام رضا (ع) منقول است که فرمود بر شما باد به نماز شب ، نیست بنده ای که آخر شب برخیزد و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار کند تا آنکه او را از عذاب جهنم و قبر پناه داده شود و عمرش طولانی و زندگیش وسیع گردد.

پنجم : از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست : هر که (الهیکم التکائر) را در وقت خواب بخواند، از عذاب قبر ننگه داشته شود.

ششم : آنکه در هر روزی ده مرتبه ((اعددت لکل هول لا اله الا الله)) (تا آخر) بخواند، از عذاب قبر ننگه داشته شود.

هفتم : آنکه در نجف اشرف دفن شود، زیرا از خواص تربت شریف آن است که عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسی که در آن مدفون شود ساقط می شود.

هشتم : از چیزهایی که نافعست برای رفع عذاب قبر، گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میت . و روایت شده که عذاب از میت مادامی که آن چوب تر است برطرف می شود. و نیز روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر قبری گذشتند که صاحب آن عذاب می شد. پس حضرت طلبیدند جریده یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند دو نصف کرد، نصفی را زیر سر میت گذاشت و نصف دیگر را زیر پاهای او. و نیز آب پاشیدن بر قبر سودمند است زیرا مادامی که تری در خاک قبر باشد عذاب از صاحب آن برداشته می شود. نهم : آنکه روز اول رجب ده رکعت نماز بخواند در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید تا از فتنه قبر و عذاب روز قیامت محفوظ بماند. و در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب ، بیست رکعت با حمد و توحید خواندن برای رفع عذاب قبر نافع است .

دهم : آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان

یازدهم : از چیزهایی که سبب نجات از عذاب قبر است خواندن سوره (تبارک الملك) است بالای قبر میت ؛ چنانکه قطب راوندی از ابن عباس نقل کرده که مردی خیمه ای روبروی قبری بر پا کرد و ندانست که آن ، قبر است ؛ پس خواند سوره **(تبارک الذی بیده الملك)** را. آنگاه شنید صیحه زننده ای که گفت : این سوره نجات بخش است . پس این مطلب را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت فرمود: آن سوره نجات دهنده از عذاب قبر است . و شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که فرمود: سوره ملك مانعه است ، یعنی از عذاب قبر منع می کند.

دوازدهم : از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول خدا فرمود: هر کس نزد قبر میتی که

دفن شده بایستد و سه مرتبه بگوید: **اللهم انی اسألك بحق محمد و آل محمد ان لا**

تعذب هذا الميت خداوند تا روز دمیدن در صور عذاب از میت را بر می دارد.

سیزدهم : شیخ طوسی در ((مصباح المتعجد)) از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت حمد و پانزده مرتبه ((اذا زلزلت)) را بخواند حق تعالی او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت ایمن بدارد. چهاردهم : و نیز از برای رفع عذاب قبر خواندن سی رکعت نماز در شب نیمه رجب نافع است که در هر رکعت حمد يك مرتبه و توحید ده مرتبه ، بخواند و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب ، و نیز آنکه در شب اول شعبان صد حمد و توحید و صد رکعت نماز بخواند و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید را بخواند و آنکه در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت حمد يك مرتبه ((اذا جاء نصر الله)) ده مرتبه بخواند، و برای روز نیمه رجب پنجاه رکعت به حمد و توحید و فلق و ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است مانند صد رکعت نماز شب عاشورا.

عقبه سوم سؤال منکر و نکیر است در قبر

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست . آن سه چیز عبارتند از: معراج ، سؤال در قبر و شفاعت . روایت شده که آن دو ملك به هیئت هولناك بیایند، صدای ایشان مثل رعد غرنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده باشد؛ سؤال کنند که پروردگارت کیست ؟ و پیغمبرت کیست ؟ و دینت چیست ؟ و نیز سؤال کنند از ولی و امام او، پس در آن حال چون جواب دادن بر میت سخت و محتاج است به کمک ، لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اند: یکی وقتی که او را در قبر می گذارند و بهتر آنست که ، به دست راست ، دوش راست ، و به دست چپ ، دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند. و دیگر وقتی که او را دفن کردند، مستحب است که ولی میت یعنی نزدیکترین خویشان او بعد از آنکه مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میت بنشینند و با صدای بلند او را تلقین کند و بهتر است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد، و اگر دیگری را نائب کند نیز خوب است ؛ و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر به نکیر می گوید: بیا برویم تلقین حجتش کردند احتیاج به پرسیدن نیست پس برمی گردند و سؤال نمی کنند.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه است که چون پسر جناب ابی ذر غفاری (رضی الله عنه) وفات کرد ابوذر بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت : خدای ، تو را رحمت کند ای ذر. به خدا سوگند که تو نسبت به من نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می آوردی ، والحال که تو را از من گرفته اند من از تو خشنودم . به خدا سوگند که از رفتن تو مرا بر من باکی نیست و نقصانی به من نرسید، **و ما لی الی اءحد سوی الله من حاجة** ((یعنی بغیر از حق

تعالی به احدی حاجت ندارم)) و اگر نبود هول مطلع ((یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می شود)) هر آینه خوشحال می شدم که به جای تو رفته باشم و لکن می خواهم چند روزی تلافی مافات کنم و تهیه آن عالم را ببینم و هر آینه اندوه از تو مرا مشغول ساخته که کاری که برایت سودمند باشد انجام دهم سوگند به خدا که برای مرگ تو گریه نمی کنم و غم مردنت را ندارم تنها غم من حال فردای تو است . **فلیت شعری ما قلت و ما قبل لك** پس کاش می دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟ خداوندا حقوقی را که برای من بر او واجب کرده بودی بر او بخشیدم پس تو هم حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی ببخش چه آنکه تو به جود و کرم از من سزاوارتری .

و از حضرت صادق (ع) منقولست که چون مؤ من را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست و زکوة در طرف چپ او و بر یعنی نیکویی و احسان مسلط بر او شود و صبر او در ناحیه ای قرار گیرد، پس وقتیکه دو ملك سو ال بیابند صبر به نماز و زکوة و بر گوید: صاحب خود را دریابید یعنی میت را نگاهداری کنید پس هر گاه از آن ناتوان شدید من نزد آن هستم .
علامه مجلسی در محاسن به سند صحیح از امام صادق یا امام باقر علیهماالسلام روایت کرده است که چون مؤ من می میرد با او در قبرش شش صورت داخل می شود یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه تر از باقی صورتهاست ، پس یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا می ایستند و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر؛ پس سو ال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع می شود پس آنکه از همه خوش صورت تر است به سایر صورتهای می گوید: شما کیستید؟ خدا از جانب من شما را جزای خیر دهد. صاحب طرف راست می گوید: من نمازم . صاحب جانب چپ می گوید: من زکاتم . آنکه در پیش روی است می گوید: من روزه ام . آنکه در عقب سر است می گوید: من حج و عمره ام . و آنکه در پایین پا است می گوید: من بر و احسان به برادران مؤ منم . پس آنها به او می گویند: تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری ؟ می گوید: من ولایت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین (هستم).

و شیخ صدوق در فضیلت روزه شعبان روایت کرده که هر که نه روز از آنرا روزه بگیرد منکر و نکیر وقت سئوال به او مهربانی می کنند.

و از حضرت باقر (ع) روایت شده که برای کسی که شب بیست و سوم ماه رمضان احیاء بدارد و صد رکعت نماز بخواند خداوند هول و هراس از نکیر و منکر را از او برطرف می کند. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که در خضاب ، چهارده خصلت است که یکی از آنها آن است که منکر و نکیر از او حیا می کنند. و دانستی که این ، از خواص تربت پاک نجف

آنست که حساب منکر و نکیر از کسی که در آن مدفون است ؛ ساقط است و برای تائید آن حکایت زیر را می گویم .

((حکایت :))

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در تحفه از ارشاد القلوب و فرحة العری نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت : من در يك شب بارانی در مسجد کوفه بودم . ناگاه دری را که جانب قبر مسلم (ع) است کوبیدند؛ چون در را گشودند جنازه ای را داخل کردند و در صفا ای که در جانب قبر مسلم است گذاشتند. یکی از ایشان را خواب ربود. در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند، و یکی به دیگری گفت که بین ما را با او حسابی هست تا پیش از آنکه از رصافه بگذرد از او بگیریم زیرا پس از آن به نزدیک او نتوانیم رفت . پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.

قلت ولله در من قال :

ابی شبر اکرم به و شبیر	اذا مت فادفنی الی جنب حیدر
و لا اتقی من منکر و نکیر	فلست اخاف النار عند جواره
اذا ضل البیدا عقال بعیر ¹⁰	فعار علی حامی الحمی و هو فی الحمی

((حکایت :))

از استاد اکبر، محقق بهبهانی (رحمه الله علیه) نقل است که فرمود: در خواب حضرت امام حسین را دیدم گفتم ای سید و مولای من آیا از کسی که در جوار شما دفن شده سؤال می کنند؟ فرمود: کدام ملك است که جرات این کار را داشته باشد؟ مؤ لف می گوید: که در امثال عرب است که می گویند **احمی من مجیر الجراد** یعنی فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه او است ، بیشتر است از پناه دهنده ملخها؛ و قصه آن چنان است که مردی بادیه نشین از قبیله طی که نامش ((مدلج بن سوید)) بود روزی در خیمه خود نشسته بود دید جماعتی از طایفه ((طی)) آمدند و جوال و ظرفهائی با خود دارند پرسید چه خبر است ؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما فرود آمده اند. آمده ایم آنها را بگیریم . ((مدلج)) که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد. نیزه خود را بر دست گرفت و گفت : بخدا سوگند هر کس مزاحم این ملخها شود من او را خواهم کشت .

اءیکون الجراد فی جواری ثم تریدون اخذه ؟ یعنی آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند

و شما آنها را بگیری؟ چنین چیزی نخواهد شد و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند. آن وقت گفت: ملخها از کنار خانه من رفتند دیگر هر کاری که می خواهید بکنید.

((حکایت:))

از کتاب حبل المتین نقل است که ((میر معین الدین اشرف)) که یکی از صلحاء خدام روضه رضویه بود نقل کرده که در خواب دیدم که در دارالحقّاط یا کشیک خانه مبارکه هستم و به جهت تجدید وضو بیرون آمدم پس چون به صفا امیر علی شیر رسیدم، جماعت بسیاری را دیدم که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی، خوش صورت و عظیم الشاءنی بود و در دست جماعتی که پشت سر او بودند کلنگها بود، پس همینکه به وسط صحن مقدس رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود به آنها گفت این قبر را بشکافید، و این خبیث را بیرون بیاورید و اشاره کرد به قبر مخصوصی پس چون شروع کردند به کندن قبرش، از شخصی پرسیدم که این شخص بزرگوار که امر می فرماید کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین (ع) است.

پس در این حال دیدم که امام هشتم حضرت رضا (ع) از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین رسید و سلام کرد. آن حضرت پاسخ داد. پس امام رضا (ع) عرض کرد یا جداه از شما خواهش می کنم که شخصی را که مدفون است ببخشید و عفو فرمائید. فرمود: که می دانی که این فاسق فاجر شرب خمر می کرد؟ عرض کرد: بلی لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند. پس ما امیدواریم که شما عفو فرمائید فرمود: او را به خاطر تو ببخشیدم. پس آن حضرت تشریف برد و من از وحشت بیدار شدم و بعضی از خدام آستانه را بیدار کردم و آمدم به همان موضع که در خواب دیدم. دیدم که قبر تازه ای است که مقداری از خاک آن بیرون ریخته شد. پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست؟ گفتند: مردی از اترک است که دیروز در اینجا دفن شده است.

فقیر گوید که در حکایت تشرف حاج علی بغدادی به خدمت امام عصر ارواحنا فداه و سؤالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: به آن حضرت گفتم: سیدنا! صحیح است که می گویند: هر کس امام حسین (ع) را در شب جمعه زیارت کند در امان است؟ فرمود: آری والله، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا! مساءلة.

فرمود: بپرس.

گفتم: سنه ۱۲۶۹ هجی حضرت امام رضا (ع) را زیارت کردیم و در ورود، یکی از عربهای شروقیه که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود ملاقات کردیم و او را مهمانی

نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت حضرت رضا (ع)؟ گفت : بهشت است ؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا (ع) خورده ام منکر و نکیر چه حق دارند که در قبر نزد من بیایند؛ گوشت و خون من از طعام حضرت رسیده است . آیا صحیح است ، که علی بن موسی الرضا می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند؟ فرمود: آری والله ؛ جد من ضامن آنست .

فصل سوم : منزل هولناک برزخ

و از منزله مهوله برزخ است که حق تعالی درباره آن در سوره مؤ منون می فرماید: **و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون** (۱۱)

و حضرت صادق (ع) در جزء حدیثی فرمود... به خدا سوگند که بر شما از برزخ می ترسم .
راوی گفت : چیست برزخ ؟ فرمود: قبر است از زمان مردن تا روز قیامت .

از لب اللباب قطب راوندی نقل شده که در خبر است که مردگان در هر شب جمعه از ماه رمضان می آیند پس هر يك از ایشان به آواز گریان فریاد می زند: ای فرزندان من ای خویشان ! با خیرات خود به ما محبت کنید خدا شما را رحمت کند، ما را به خاطر بیاورید و ما را فراموشمان مکنید بر غربت ما رحم کنید ما در زندان تنگ و تاریک مانده ایم به ما رحم کنید و دعا و صدقه از ما دریغ نکنید شاید پیش از آنکه شما مثل ما شوید به شما رحم فرماید، ای بندگان خدا! سخن ما را بشنوید و ما را فراموش مکنید این ثروتی که در دست شما است روزی در دست ما بود، ما آنها را در راه خدا خرج نکردیم ، پس آنها برای ما وبال شد و منفعت برای دیگران . به ما مهربانی کنید ولو به يك درهم یا قرص نانی یا پاره ای از چیزی . پس فریاد می کنند: چقدر نزدیک است که بر نفسهای خود گریه کنید و به شما نفعی ندهد چنانکه ما گریه می کنیم و سودی برای ما ندارد؛ پس کوشش کنید پیش از آن که مثل ما شوید.

و در جامع الاخبار نقل شده که بعضی از صحابه پیامبر از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: برای مردگان خود هدیه فرستید؛ ارواح مؤ منین هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه ها و منزلهای خود می آیند و هر يك از ایشان به آواز حزین با گریه فریاد می کند: ای اهل من و ای پدر من و مادر من و خویشان خود را صدا می زنند که با خیرات و یا قرص نانی یا جامه ای بر ما مهربانی کنید که خداوند شما را از جامه بهشت بیوشاند پس رسول خدا گریست و ما هم گریه کردیم سپس فرمود اینها برادران دینی شما هستند که زیر خاک پوسیده شده اند که همه آنها در ناز و نعمت بودند پس بر عذاب خود ندا می کنند و می گویند: وای بر ما؛ اگر به آنچه که در دست ما بود انفاق می کردیم در رضای خداوند، به شما محتاج نبودیم پس با حسرت و پشیمانی بر می گردند و فریاد می کنند: صدقه مردگان را زود بفرستید.

و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که فرمود: هر صدقه که برای میتی بدهی آنرا ملکی در طبقی از نور قرار می دهد که شعاع آن درخشان است و می رسد به هفت آسمان پس بر لب قبر، می ایستد و فریاد می کند: **السلام علیکم یا اهل القبور**، اهل شما این هدیه را به سوی شما فرستادند. پس میت می گیرد و آن را داخل در قبر خود می کند و بدان خوابگاهش فراخ می شود. پس فرمود: آگاه شوید هر کس با صدقه به مرده مهربانی کند برای او اجر و ثواب ((احد)) منظور شود.

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می گفت : برای من آنچه را که نزد سگان خود می اندازید برایم بفرستید چون به آن محتاجم .

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در زادالمعاد فرمود: وارثان نباید مردگان را فراموش کنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و به فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و به احسان ایشان چشم به راهند خصوصا در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد مشرفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان به عمل آورد.

و در خبر است که بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد به سبب اعمال خیری که برای ایشان به عمل آورد و مورد عفو خداوند قرار خواهد گرفت . و در حدیث صحیح منقولست که حضرت صادق (ع) در هر شب از برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می کردند و در رکعت اول ((انا انزلناه)) و در رکعت دوم ((انا اعطیناک)) می خواندند.

و به سند صحیح از حضرت صادق (ع) منقول است که بسا باشد که میت در تنگی و شدتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او می گویند که این خوشحالی که به تو روی آورد به سبب نمازیست که فلان برادر مؤمن برای تو خواند راوی پرسید: دو میت را در دو رکعت نماز شریک می توانم کرد؟ فرمود: بلی . و فرمود که میت به خاطر دعا و استغفاری که برای او می کنند شاد می شود چنانچه زنده به خاطر هدیه ای که برای او می برند شاد می شود و فرمود: که در قبر میت ، نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا داخل می شود، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده هر دو نوشته می شود.

و در حدیث دیگر فرمود: که هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی انجام دهد خدا ثواب او را چند برابر گرداند و میت از آن عمل سود برد. و در روایتی وارد شده است که هر گاه شخصی به نیت میتی تصدقی بکند حق تعالی جبرائیل را امر می فرماید که با هفتاد هزار

ملك به نزد قبر او روند و هر يك طبقی از نعمتهای الهیه در دست دارند و به او می گویند:
السلام عليك ای دوست خدا، این هدیه فلان مؤ من است برای تو پس قبر او روشن می
شود و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت فرماید و هزار حوری به او تزویج فرماید و
هزار حله به او پوشاند و هزار حاجت او را روا کند.

مؤ لف می گوید: شایسته است که چند حکایت سودمند از خوابهای صادقانه در اینجا نقل
کنم ، حکایت نافع از منامات صادق و مبادا که اعتنایی ننمایی به آنها و مبادا به آنها توجهی
نکنی و خیال کنی که آنها خوابی از خوابهای پریشان یا افسانه ای است که برای کودکان نقل
می کنند، بلکه خوب در آنها بنگر که هوش از سر رباید و خار از چشمان .

فسانه ها همه خواب آورد فسانه من ز چشم ، خواب رباید فسانه عجیبی است

((حکایت :))

شیخ ما ثقة الاسلام نوری در دارالسلام نقل فرموده که برایم نقل کرد عالم جلیل و فقیه نبیل
سید حسن الحسینی الاصفهانی که : چون پدرم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم و
مشغول تحصیل بودم و کارهای آن مرحوم به دست بعضی از برادران من بود، و من به تفصیل
، علم به آن نداشتم ، و چون هفتم ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والده ام به رحمت الهی
پیوست . جنازه آن مرحوم را به نجف آوردند و دفن کردند.

در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا در اطاق خود نشسته ام که ناگاه مرحوم والد م وارد
شد. من برخاستم و سلام کردم پس در صدر مجلس نشست و مرا نوازش کرد و در آن وقت
بر من معلوم شد که مرده است ؛ پس استدلال نموده و به او گفتم که شما در اصفهان وفات
کردید چگونه شد که شما را در اینجا می بینم ؟ فرمود: بلی ، لکن بعد از وفات ، ما را در نجف
منزل دادند مکان ما الآن در نجف است . گفتم : که والده نزد شما است ؟ فرمود: نه . وحشت
کردم از آنکه گفت نه . فرمود: او در نجف است لکن در مکان دیگر است ؛ آنوقت فهمیدم که
پدرم عالم است و محل عالم بالاتر است از محل جاهل ؛ پس سؤ ال کردم از حال آن مرحوم ؛
فرمود: من در ضیق و تنگی بودم و الآن الحمد لله عالم خوب است ، و از آن شدت و تنگی
گشایش و فرجی برای من حاصل شد.

من از روی تعجب گفتم که آیا شما هم در ضیق و شدت واقع شدید؟ فرمود: بلی ؛ حاج رضا
پسر آقا بابا مشهور به نعلبند، از من طلبی داشت ، از جهت طلب او حال من بد بود که اصلاح
شد پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجب ، صورت خواب را برای
برادرم که وصی آن مرحوم بود نوشتم و از او درخواست نمودم که برای من بنویسد که آیا حاج
رضای مذکور از مرحوم والد طلب دارد یا نه ؟ برادرم برای من نوشت که من در دفتری که

اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود. من دوباره نوشتم که از خود آن شخص سؤال کند. برادر من بعد از آن برای من نوشت که من از او سؤال کردم گفت: بلی من هیچده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس بر آن آگاه نیست، و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید: نه. پس من با خود گفتم که اگر ادعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات ندارم؛ چون حجت و بینه نداشتم و اعتماد به آن مرحوم بود که در دفتر خود ثبت می کند. معلوم شد که مسامحه نموده؛ پس من از وصول طلب خود مایوس شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفت: من ذمه او را بری نمودم و طلب خود را بخشیدم.

((حکایت:))

و نیز محدث متبحر، ثقة الاسلام نوری در دارالسلام از عالم فاضل، حاج ملا ابوالحسن مازندرانی نقل کرده که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مسمی به ملا جعفر فرزند عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه ای که آنرا ((تیلک)) می گویند، وقتیکه طاعون آمد و تمام بلاد را گرفت، جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالی که او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید و چون حق تعالی بر من منت نهاد زیارت عتبات عالیات روزیم کرد و سعادت مجاورت قبر امام حسین یافتم، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و تا سینه اش آویخته شده؛ چون مرا دید به سوی من آمد و چون نزدیک شد دیدم رفیقم ملا جعفر است. از حال او تعجب کردم خواست با من سخن گوید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگرداندند و نگذاشتند که سخن گوید دوباره ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، باز او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه.

من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه بزرگی کشیدم و بیدار شدم و از فریاد من يك نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود بیدار شد پس من قصه خواب را برای او نقل کردم، و اتفاقا این وقتی که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من به رفیقم گفتم خوب است به حرم مشرف شویم و زیارت کنیم و برای ملا جعفر استغفار کنیم شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید.

پس به حرم مشرف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم و از این جریان قریب بیست سال گذشت و از حال او چیزی به دستم نیامد، و من به گمان خود فهمیدم که این عذاب برای

او به سبب تقصیر او در اموال مردم باشد و بالجمله چون حق تعالی بر من به زیارت خانه اش منت گذاشت و از اعمال حج فارغ شدیم ، و به مدینه رفتم دچار بیماری سخت شدم و از حرکت باز ماندم پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روزه مطهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریاورد؛ پس رفقا آنچه را که گفته بودم انجام دادند و چون داخل روزه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم ، آنگاه مرا بردند به طرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که محل زیارت آن مظلومه است ، پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندت امام حسین (ع) و من همسایه قبر شریف آن حضرتم پس به حق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید؛

پس به جانب رسول صلی الله علیه و آله توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم ، از جمله طلب شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده اند و اسمهای آنها را يك ذكر کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم ، حالم منقلب شد، پس الحاج کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این ، او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از خوابهای پریشان به هر جهت آنچه ممکن بود از تضرع و دعا در حق او به جا آوردم ، پس در حال خود خفتی دیدم ، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهراء صلوات الله علیها بر طرف شد و چون خواستم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم ، و چون وارد احد شدم و شهداء آنجا را زیارت کردم خوابیدم ، در خواب ملا جعفر رفیق خود را به هیئت خوبی دیدم جامه های سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عثائی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت : **مرحبا بالاخوة و الصداقة ؛** شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی .

من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم پس تو از روزه مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از آن گرفتاریها خلاص کردی و الآن دو روز یا سه روز است که مرا به حمام فرستادند و از قذارت و کثافات ، پاکیزه ام کردند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این جامه ها را برای من فرستاده و حضرت صدیقه صلوات الله علیها این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من به حمد الله به خوبی و عافیت منجر شد، و من برای مشایعت تو آمدم تا آن که تو را بشارت دهم ، پس خوشحال باش که به سوی اهل خود سلامت برمی گردی و آنها هم سالم می باشند. پس بیدار شدم شکر گویان و خوشحال .

شیخ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخص زیرک خبیر که تامل کند در دقائق این رؤیا؛ زیرا که آن مشتمل است بر چیزهایی که برطرف می کند کوری دل و خاشاک در چشم را.

((حکایت:))

و نیز در دارالسلام است که شیخ اجل جناب حاج ملا علی از والد ماجدش جناب حاج میرزا خلیل تهرانی (رحمه الله علیه) نقل فرموده که من در کربلای معلی بودم و مادرم در طهران؛ پس شبی در خواب دیدم که مادرم به نزد من آمد و گفت ای پسر! پس از مرگ مرا با بینی شکسته به سوی تو آوردند پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب چندی نگذشت که کاغذی از بعضی برادران رسید که نوشته بود: والده ات وفات کرد، جنازه اش را به نزد شما فرستادیم. چون جنازه کشها آمدند گفتند جنازه والده شما را در کاروانسرای نزدیک ذی الکفل گذاشتیم چون گمان کردیم که شما در نجف می باشید.

پس من صدق خواب را فهمیدم ولکن متحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینیم را شکستند، تا اینکه جنازه اش را آوردند. کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده سبب آن را از حاملین آن پرسیدم گفتند ما سببش را نمی دانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم مالها با هم لگدکاری کردند و جنازه را به زمین افکندند شاید، در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی دانیم. پس من جنازه مادرم را آوردم حرم حضرت ابوالفضل (ع) و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه اش را نیکو بجا نیاورده، الحال دخیل تو است پس از او اذیت و عذاب را برطرف کن و بر من است که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم. پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد. مدتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است. از خانه بیرون شدم بینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته اند و به او تازیانه می زنند. گفتم: برای چه او را می زنید، چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب حضرت ابوالفضل مأموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و پول را آوردم و به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم. پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت؛ پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجل میرزا سید علی، صاحب کتاب ((ریاض)) و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مستدعیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.

قال شيخنا الاجل صاحب دارالسلام ((احله الله دارالسلام)): و في هذا الرؤيا من عظم الامر و خطر العاقبة و عدم جواز التهاون بما عاهد الله على نفسه و علو مقام اوليائه المختين ما لا يخفى على من تاملها بعين البصيرة و نظر الاعتبار.

((حکایت :))

و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرمود که در طهران ، در یکی از حمامها، در سر حمام آن خادمی بود که او را پادو می گوئیم و او نماز و روزه را بجا نمی آورد. روزی آمد نزد یکی از معمارها و گفت می خواهم برای من حمامی بنا کنی . معمار گفت تو از کجا پول می آوری ؟ گفت تو چه کار داری پول بگیر و حمام بساز، پس آن معمار، حمامی برای او ساخت معروف به اسم و اسمش علی طالب بود. مرحوم حاج ملا خلیل می گوید که وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم علی طالب آمد به نجف اشرف در وادی السلام ، پس من تعجب کردم و گفتم : تو چگونه به این مکان شریف آمدی حال آنکه تو نه نماز می کردی و نه روزه می گرفتی ؟ گفت : ای فلان ! من مردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها که ببرند بسوی عذاب که حاج ملا محمد کرمانشاهی - جزاه الله خیرا - فلانی را نایب گرفت که برای من حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من و از برای من زکاة و مظالم داد به فلانی و فلان و چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود؛ خداوند جزای خیر به او بدهد. پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از آن خواب تعجب داشتم تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم حتی اشخاصی که نایب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته و نام برده بود؛ پس من از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع تعجب کردم .

مخفی نماند که این خواب تصدیق می کند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات به میت می رسد و آنکه گاهی که مرده در تنگی و شدت است به واسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل می شود؛ و نیز تصدیق می کند اخباری را که فرمودند هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را به وادی السلام می برند؛ و در بعض اخبار است که گویا می بینیم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با هم حدیث می گویند. و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحای ابرار تهران بوده .

((حکایت :))

از ((اربعینات)) عالم فاضل و عارف کامل ، قاضی سعید قمی رحمه الله علیه نقل شده که فرمود: از کسی که ثقه و محل اعتماد است از استاد ما شیخ بهائی چنین رسیده که روزی به زیارت شخصی از ارباب حال رفت که در مقبره ای از مقابر اصفهان ماءوی گزیده بود. آن شخص عارف به شیخ گفت : من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم و آن امر این است که دیدم جماعتی جنازه ای را در این قبرستان آوردند و در فلان جا دفن کردند و رفتند؛ پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشاء نبود؛ متحیر ماندم ؛ به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم

جوان خوش صورتی در لباس پادشاهان به نزد آن قبر رفت پس چون نزد آن قبر نشست دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد پس بسیار تعجب کردم . پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی بدی به دماغم رسید که از هر بوی بدی پلیدتر بود پس نگاه کردم سگی را دیدم که بدنبال او می رود، تا رسید به آن قبر و پنهان شد؛ پس من تعجب کردم و در آن حال بودم که ناگاه آن جوان بدحال و بد هیئت با بدن مجروح بیرون آمد و از همان راهی که آمده بود برگشت . من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید، گفت : من عمل صالح این میت بودم و ماءمور بودم که در قبر با او باشم . که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا در کنار او باشم ، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی و مرا نگذاشت که با او باشم ، دیگر نتوانستم در قبر با او بمانم بیرون آمدم و او را وا گذاشتم . چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی **فنجن قائلون بتجسد الاعمال و صورتها بالصورة المناسبة بحسب الاحوال** (۱۲)

مؤلف گوید این حکایت را این خبر که شیخ صدوق در اول امالی روایت کرده تصدیق می کند و خلاصه اش آن است که ((قیص بن عاصم منقری)) با جماعتی از ((بنی تمیم)) خدمت حضرت رسول رسیدند و از آن حضرت نصیحتهای سودمند خواستند آن حضرت ایشان را به کلمات خویش موعظه فرمود از جمله فرمود: ای قیس چاره ای نیست که باید همنشینی در قبر داشته باشی تو مرده ای و او زنده است .

پس اگر او کریم باشد تو را گرامی خواهد داشت و اگر لئیم و پست باشد تو را رها خواهد کرد و محشور نخواهی شد مگر با او، مبعوث نشوی مگر با او، و سؤال نخواهی شد مگر از او؛ پس قرار مده آن را مگر صالح ، زیرا که اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تست . قیس عرض کرد: یا نبی الله ! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما بر آن افتخار کنیم و بصورت يك سند برای ما بماند. آن جناب نزد حسان بن ثابت شاعر فرستاد تا این جریان را به شعر در آورد ولی چون ((صلصال بن دلهمس)) در مجلس حاضر بود پیش از آنکه حسان بیاید آن را به نظم کشید:

قرین الفتی فی القبر ما کان
یفعل

تخیر خلیطا من فعالك انما

لیوم ینادی المرء فیه فیقبل

و لابد بعد الموت من ان تعده

بغیر الذی یرضی به الله تشغل

فان كنت مشغولا بشیء فلا تکن

و من قبله الا الذی کان یعمل

فلن یصحب الانسان من بعد موته

شیخ صدوق رحمه الله علیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: روزی حضرت عیسی بن مریم (ع) بر قبری گذشت که صاحب آن را عذاب می کردند پس از یکسال بار دیگر حضرت عیسی از آن جا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده ؛ پس گفت ای پروردگار من ؛ من بر این قبر در سال گذشته عبور کردم دیدم صاحب آن در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می بینم عذاب از او برداشته شده است ؟ پس وحی رسید به عیسی (ع) که یا روح الله ، از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حد بلوغ رسید، پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد پس من او را به خاطر این عمل که فرزندش بجا آورد بخشیدم .

فصل چهارم : قیامت

یکی از منازل هولناك آخرت ، قیامت است که هولش عظیم ، بلکه از هر هول اعظم و فزعش فزع اکبر است و خداوند در وصف آن می فرماید: **ثقلت فی السموات و الارض لا تاءتیکم الا بغتة** سنگین و گران و عظیم است قیامت از حیث شدائد و هولهای آن ، در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جن و انس ، نیاید شما را مگر ناگهان .
قطب راوندی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت عیسی (ع) از جبرئیل پرسید: کی قیامت بر پا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید به لرزه افتاد و غش کرد؛ پس چون به حال آمد گفت یا روح الله ، مسئول به امر قیامت اعلم از سائل نیست ، سپس آیه شریفه را که ذکر شد خواند.

و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی (رحمة الله) از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشست به جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و از ترس ، رنگش مانند زعفران زرد شد؛ پس خود را به رسول خدا چسبانید و به حضرت پناه برد. پس حضرت رسول به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، نظر افکند ملکی را دید که مشرق و مغرب را پر کرده بود. پس آن ملک رو به پیغمبر کرد و گفت یا محمد! من فرستاده خدایم تا تو را خبر دهم که یا پادشاهی را اختیار کنی یا پیامبری را؟ پس حضرت به سوی جبرئیل توجه کرد، دید رنگش به حال اول برگشته و به حال آمده .

جبرئیل عرض کرد: بهتر است که رسول و بنده باشید. پس پیغمبر گفت : می خواهم بنده و رسول باشم . پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم ، بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم ؛ به همین نحو رفت تا آسمان هفتم .

هر آسمان را يك گام خود کرد و هر چه بالا رفت كوچك تر شد تا آنكه به اندازه مرغ كوچكى شد. پس حضرت به جبرئيل فرمود: ديدم طورى ترسيده بودى كه رنگت تغيير کرده بود. جبرئيل گفت: يا رسول الله مرا ملامت مفرما. آيا دانستيد كه اين ملك كى بود؟ اين اسرافيل حاجب الرب بود و از زمانيكه حق تعالى آسمانها و زمين را خلق فرموده از مكان خود پائين نيامده .

من او را ديدم كه به سوى زمين مى آيد، گمان كردم كه براى بر پا كردن قيامت آمده است پس از ترس قيامت ، رنگم چنان تغيير كرد كه مشاهده فرموديد. پس چون ديدم كه براى امر قيامت نيامده بلكه حق تعالى چون شما را برگزيده و به خاطر عظمت شما او را به نزد شما فرستاده ، رنگم به حال اول برگشت و نفسم به سوى من برگشت .

و در روايتى است كه نيست ملك مقربى و نه آسمانى و نه زمينى و نه بادى و نه كوهى و نه صحرايى و نه دريائى مگر اينكه بترسند از روز جمعه براى آنكه قيامت در آن بر پا مى شود. فقير گويد: شايد ترسیدن آسمان و زمين و ساير چيزها كه ذكر شد ترسیدن اهل آنها و موكلين آنها باشد چنانچه مفسرين در معنى آيه **ثقلت فى السماوات و الارض** (۱۲) گفته اند.

و روايت شده كه چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله قيامت را ذكر مى نمود، صداى آن حضرت شديد و رخسار آن حضرت سرخ مى شد.

و شيخ مفيد در ارشاد نقل کرده كه چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله از غزوه تبوك به مدين مراجعت فرمود، ((عمرو بن معدى كرب)) به خدمت آنحضرت رسيد. حضرت به او فرمود: اسلام بياور اى عمرو تا خدا تو را از فزع اكبر ايمن گرداند يعنى ترسى كه بزرگترين ترسهاست . عمرو گفت : اى محمد صلى الله عليه و آله فزع اكبر کدام است ؛ من كسى هستم كه نمى ترسم .

مؤ لف گوید كه از اين كلام معلوم مى شود دليرى و قوت قلب عمرو؛ نقل شده كه او از شجاعان نامى روزگار بوده و بسيارى از فتوحات عجم به دست او واقع شده و شمشير او به صمصامه معروف بود، كه با آن ، به يك ضربت ، پاهای شتر را از هم جدا مى كرد.

و عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود از او خواهش كرد كه آن شمشير را نشان او دهد، عمرو آن را حاضر كرد. عمر آن را كشيد و بر محلى زد كه تيزى آنرا امتحان كند ابدا اثر نكرد. عمر آن را دور افكند و گفت : اين چيزى نيست . عمرو گفت : اى امير شما از من شمشير طلبيد نه بازويى كه آن شمشير را مى زد. عمر از سخن عمرو بدش آمد و او را سرزنش كرد و به قولى او را بزد.

و بالجمله چون عمرو گفت من از فزع اکبر نمی ترسم ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمرو چنین نیست که گمان کرده ای ؛ همانا صیحه ای بلند خواهد شد که میتی نماند مگر آنکه زنده شود و نماند زنده ای مگر آنکه بمیرد، مگر آنها که خدا خواسته نمیرند. پس يك صیحه دیگر برایشان زده می شود که همه زنده می شوند و صف می کشند و آسمان شکافته می شود و کوهها متلاشی و پراکنده می شوند و پاره ها از آتش جهنم جدا شود و مانند کوه ها افکنده شود؛ پس نماند صاحب روحی مگر آنکه دلش کنده شود و گنااهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد؛ پس کجایی تو ای عمرو و این ؟ عمرو گفت : همانا من می شنوم امری را که عظیم و بزرگ است . و به حدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برزخ و قبر نیز هول و وحشت آن را دارند به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا زنده شده اند موهایشان تمام سفید بوده . سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند، گفتند وقتی که ما را به زنده شدن امر کردند گمان کردیم که قیامت بر پا شده و از وحشت و هول قیامت تمامی موهای ما سفید شد.

اینک ما در اینجا چیزهایی که سبب خلاصی از سختیهای قیامت است ذکر می کنیم شاید آن را به کار بندید.

۱- روایت شده است که هر که سوره یوسف (ع) را در هر روز یا در هر شب بخواند، روز قیامت که مبعوث می شود جمالش مانند جمال یوسف باشد، و به او فزع و ترسی از روز قیامت نرسد.

و از حضرت امام محمد باقر (ع) مرویست که هر که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله ، بخواند حق تعالی او را در جمله آنهایی که امین و بی ترسند مبعوث فرماید. و از حضرت امام جعفر صادق (ع) مروی است که هر که سوره احقاف را در هر شب یا در هر جمعه بخواند، به او ترسی در دنیا نرسد و حق تعالی او را از ترس روز قیامت ایمن گرداند. و نیز از آن حضرت منقولست که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله خود بخواند روز قیامت با صورت سفید و روشن مبعوث می شود، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود.

۲- شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سفید کرده حق تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت ایمن گرداند.

۳- و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در راه مکه ، خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن ، از ترس بزرگ روز قیامت ایمن باشد. و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که در یکی از دو حرم ، یعنی حرم مکه و حرم مدینه بمیرد خداوند او را از جمله آنهاییکه امین و بی ترسند قرار می دهد.

۴- شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر که در حرم مکه معظمه دفن شود از فزع اکبر ایمن گردد.

۵- شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر کس از زنا و یا زشتی دیگر به خاطر خداوند بپرهیزد خداوند آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از ترس بزرگ روز قیامت ایمن گرداند.

۶- کسی که نفس اماره را دشمن خویش شمرد خداوند او را از ترس روز قیامت ایمن گرداند.

۷- شیخ اجل علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که هر کس خشم خود را فرو برد خداوند دل او را از امن و ایمان روز قیامت پر گرداند.

۸- حق تعالی در سوره نمل فرمود: **من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون** (۱۲) یعنی هر که آورد در روز قیامت حسنه را پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمنند. از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود: حسنه در این آیه ، معرفت و ولایت و محبت ما اهل بیت است .

۹- شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس که برادر مؤمن اندوهگین و تشنه را کمک کند و اندوهش را از بین ببرد و یا خواسته اش را بر آورده سازد برای او از طرف خداوند هفتاد و دو رحمت است که یکی از آنها را حق تعالی در دنیا به او مرحمت فرماید که با آن زندگی خود را اصلاح نماید و هفتاد و یک رحمت دیگر برای جلوگیری از ترسهای روز قیامت او باشد.

مؤلف گوید که در خصوص قضاء حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده ؛ از جمله از حضرت امام محمد باقر (ع) مروی است که کسی که دنبال کار برادر مسلمان خود برود حق تعالی او را در حمایت هفتاد و پنج هزار فرشته قرار دهد که برای او در هر قدمی حسنه ای بنویسد و زشتی را از او بردارد و درجه بالاتر را به او دهد. و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسیکه حج و عمره را بجا آورده باشد. و از حضرت صادق (ع) منقول است که قضاء حاجت مرد مؤمن افضل است از حجّه و حجّه و شمرده تا ده حج .

و روایت شده که در بنی اسرائیل هر گاه عابدی به نهایت عبادت می رسید از میان همه عبادات سعی و کوشش در بر آوردن حاجات مردم اختیار می کرد.

و شیخ جلیل ، شاذان بن جبرئیل قمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم بهشت نوشته شده : **لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله** ، از برای هر چیزی حيله ایست و حيله سرور در آخرت

چهار خصلت است : دست مالیدن بر سر یتیمان و مهربانی بر بیوه زنان و رفتن پی حاجت مؤمنان و تعهد و پرستاری از فقیران و مسکینان لهذا علما و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست .

۱۰- شیخ کلینی از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که هر که نزد قبر برادر خود بیاید و دست خود را بر قبر بگذارد و **انا انزلناه فی لیلۃ القدر** را هفت مرتبه بخواند خداوند او را از فرع اکبر ایمن گرداند.

(مؤلف گوید که در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بر روی قبر بگذارد) و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت ، ممکن است برای خواننده باشد چنانچه ظاهر خبر است ، و محتمل است برای میت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر می شود.

و این فقیر دیدم در مجموعه ای که شیخ اجل افقه ، ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی معروف به شیخ شهید، به زیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجل آیه الله علامه حلی (رضوان الله علیهم اجمعین) آمد و گفت : نقل می کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش به سند خود از امام رضا (ع) که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره قدر را و بگوید: **اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد الیک ارواحهم و زدهم منک رضوانا و اءسکن الیهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم و تونس وحشتهم ، انک علی کل شیء قدير** ایمن شود خواننده و میت از فرع اکبر.

مؤلف گوید که قبر فخر المحققین بنابر آنچه از کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر می شود در نجف اشرف است و شاید نزدیک قبر والدش علامه (رحمه الله علیه) در ایوان مطهر باشد.

فصل پنجم : بیرون آمدن از قبر

یکی از مواقع هولناک قیامت ساعتی است که انسان از قبر خود بیرون می آید و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت ترین ساعات و وحشتناکترین آنها برای فرزندان آدم است .

حق تعالی در سوره معارج فرمود: **فذرهم یخوضوا و یلعبوا** - الی آخر السورة (۱۵) ؛ ((یعنی ایشان که در باطل خود فرو رفته اند بحال خود واگذار تا بازی کنند و روز خود را ملاقات کنند روزی که از آنها دعوت شده و روزی که از قبرهای خود با شتاب بیرون می آیند. تا بسوی پرچمی که بر افراشته شده بسرعت روان شوند، چنانکه لشکر پراکنده که علم را برپا ببینند به جانب آن شتاب کنان می روند، در حالیکه چشمانشان فرو افتاده که نمی توانند از هول نظر کنند، و خواری بر ایشان چیره شده و این است آن روزیکه وعده داده می شدند.))

از ابن مسعود روایت شده که گفت : من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) نشسته بودم که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال ؛ موقف اول بیرون

آمدن از قبر است که هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی در جائی نگهداری می شوند، پس هر که از قبر خود با ایمان بخدا و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت بیرون آید و بخدا و پیامبر اقرار کند از تشنگی و گرسنگی نجات خواهد یافت . و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه فرموده : **و ذلك يوم يجمع الله فيه الاولين و الآخرين لنقاش الحساب و جزاء الاعمال خضوعا قياما قد الجمهم العرق و رحفت بهم الارض و احسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا و لنفسه متسعا**(۱۴)

((روزی که خداوند خلق اول و آخرین را برای رسیدگی به حساب و اعمالشان در يك جا جمع فرماید و حال مردم در آن روز به این نحو است که خاضع و فروتن ایستاده اند، و عرقهای ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین ایشان را به سختی و شدت می جنباند و از میان مردم حال آن کسی خوب است که برای قدمهای او جایی باشد و به قدر کافی توان نفس کشیدن را داشته باشد.

و شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مثل مردم هنگام ایستادن در روز قیامت مانند تیر است در ترکش ؛ یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای می دهند به حدی که از تنگی تکان نمی خورند، همین طور جای آدمی در آن روز به حدی تنگ است که توان حرکت از جای خود ندارد.

و بالجمله این موقف ، موقفی عظیم و شایسته است . در اینجا مطالبی را پیرامون اشخاصی که از قبر بیرون می آیند بیان می کنیم .

۱- شیخ صدوق روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: کسی که در ولایت و امامت علی شك دارد روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که در گردنش طوقی از آتش باشد که دارای سیصد شعبه است که بر هر شعبه ای از آن ، شیطانی باشد که روترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او.(۱۷)

۲- شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان برمی انگیزد که دستهایشان به گردنهایشان بسته شده بحدی که توان کوچکترین چیزی را ندارند و فرشتگان با ملامت و سرزنش به آنها می گویند اینها مردمی هستند که حق خداوند را در اموالشان ندادند.

۳- شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی روایت کرده که هر کس بین دو نفر نامی و سخن چینی کند خداوند در قبر آتشی بر او مسلط می سازد که بسوزاند او را تا روز قیامت ؛ پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حق تعالی بر او چهار مار سیاه بزرگی که گوشت او را با دندان بکند تا داخل جهنم شود.(۱۸)

۴- و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر چشم خود را از نگاه کردن به زن نامحرم پر کند حق تعالی او را روز قیامت در حالی محشور می سازد که او را به میخهای آتشین کشیده باشند و سپس امر شود که او را به سمت آتش برند.

۵ - و نیز از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود: خداوند روز قیامت شرابخوار را با روی سیاه و چشمهای کبود و دهان کج محشور می گرداند در حالی که آب از دهانش می ریزد و زبان او را از قفایش بیرون کرده اند.

و در علم الیقین محدث فیض است که روایت شده در ((صحیح)) که شارب الخمر محشور می شود روز قیامت در حالی که کوزه ای در گردنش است و قدح در دستش و بویش گندیده تر است از هر مرداری که بر زمین است ، لعنت می کند او را هر که می گذرد بر او از خلایق (۱۹).

۶- شیخ صدوق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: روز قیامت شخص دو رو و دو رنگ را می آورند در حالی که زبانش از پشت سرش بیرون آمده و زبان دیگر از جلو رویش در حالی آتش از دهانش شعله ور است و می گویند این مجازات دو روئی و دو زبانی است .

و بدان که چیزهایی که برای این موقف سودمند است ، بسیار است و ما به چند نمونه از آن اشاره می کنیم :

۱- در حدیثی وارد شده که هر که جنازه ای را تشییع کند، حق تعالی بر او ملائکه ای موکل فرماید که با ایشان رایاتی باشد و تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش .

۲- شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که هر کس از مؤمنی اندوهی را برطرف کند، حق تعالی بر طرف کند از او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالیکه دلش خنک و سرد باشد.

۳- شیخ ((کلینی)) و ((صدوق)) از ((سُدیر صیرفی)) روایت کرده اند در خبر طولانی که گفت : حضرت صادق (ع) فرمود: که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی یعنی قالبی و کالبدی که پیش روی او باشد، پس مؤمن هر چه بیند، هولی از هولهای روز قیامت ، آن مثال به او می گوید: اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را به سرور و کرامت از حق تعالی . و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب ؛ پس حق تعالی حساب آسانی از او بگیرد و او را به بهشت فرمان دهد و آن مثال در جلو او باشد. پس مؤمن به او گوید: خدا رحمت کند تو را خوب رفیقی برای من بودی ؛ از قبر با من بیرون آمدی و پیوسته مرا به سرور و کرامت از حق تعالی بشارت دادی تا دیدم من آن را. پس تو کیستی ؟ گوید: من آن سرور و شادی هستم که بر قلب برادر مؤمن خود در دنیا وارد کردی ؛ حق تعالی مرا خلق فرموده تا تو را بشارت دهم .

۴- و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر که برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی بپوشاند، و آنکه بر او سختیهای مرگ را آسان کند، و گشاد کند قبر او را و آنکه وقتی که از قبر خود بیرون آید فرشتگان را با مژده ملاقات کند؛ یعنی ملائکه او را بشارت دهند و اشاره به همین است آیه شریفه : **و تلتقیهم الملائکه هذا یومکم الذی**

کنتم توعدون .

۵- سید بن طاووس در کتاب اقبال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کسی که در ماه شعبان هزار مرتبه بگوید: **لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو کره المشركون** حق تعالی برای او عبادت سال را بنویسد و گناه او را محو کند و روز قیامت از قبرش بیرون بیاید در حالی که چهره اش مانند ماه شب چهارده درخشان باشد.

۶- خواندن دعای جوشن کبیر در اول ماه رمضان است .

شایسته است که ما در اینجا چیزی که مناسب مقام است نقل کنیم : شیخ اجل امین الدین طبرسی (رحمه الله علیه) در مجمع البیان از ((براء بن عازب)) نقل کرده که ((معاذ بن جبل)) نشسته بود نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منزل ((ابی ایوب انصاری)) . پس معاذ گفت : یا رسول الله خبر ده مرا از قول حق تعالی ((یوم ینفخ فی الصور فتاءتون افواجا))^(۳۰) یعنی روزی که دمیده شود در صور پس فوج فوج بیائید. حضرت فرمود: ای معاذ سؤ ال کردی از امر عظیمی ، بعد فرمود: ده صنف از امت من متفرق و پراکنده محشور می شوند که خداوند ایشان را از مسلمانان جدا کرده و تغییر صورتشان را به این صورتهای تغییر داده است بعضی به صورت بوزینه باشند، بعضی به صورت خوکها، بعضی نگوئسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صوتهایشان از زیر و ایشان را با صورتهایشان به محشر بکشند، بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند، بعضی کران و گنگان باشند که چیزی نفهمند، بعضی زبانهایشان بکنند در حالی که چرک و خون از دهانشان جاری باشد بعضی با دستها و پاهای بریده محشور شوند، بعضی به تنه های درخت آتشین آویخته باشند بعضی از مردار، گندیده تر باشند بعضی پوشیده باشند از قطران که تمام اندام ایشان را گرفته و پیراهنها به پوستهای ایشان چسبیده باشد پس آنهایی که به صورت بوزینه اند اشخاصی هستند که سخن چینی و نمایی می کردند. و آنهایی که به صورت خوکها باشند کسبهای حرام داشتند و اما آنان که نگوئسارند پس خورندگان ربا می باشند. و آنان که کورند کسانی اند که با ستم داوری کرده اند و آنان که کر و گنگ می باشند اشخاصی هستند که دچار عجب و خودبینی اند آنان که زبانهایشان را می مکنند علما و قاضیانند که اعمالشان مخالف با گفتارشان می باشد و آنان که دستها و پاهایشان بریده شده کسانی اند که همسایگان خود را آزار داده اند و آنان که به دار آتشین آویخته شده اند کسانی هستند که سعایت و سخن چینی می کنند و آنان که از مردار گندیده ترند اشخاصی اند که حق خدا را که در اموالشان بوده نداده اند و آنان که جبهه هائی از قطران بر تن دارند مردم خودخواه و مغرورند.

فصل ششم : میزان

یکی از موافق هولناک قیامت ، موقف میزان و سنجش اعمال است و خداوند در این باره می فرماید:

و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فأولئك هم المفلحون . و من خفت موازينه

فأولئك الذين خسروا أنفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون (۳۱) (یعنی وزن و سنجیدن

اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس ترازوی حسنات و خوبیهای او سنگین باشد از رستگاران و هر کس سبک باشد از زیانکاران خواهد بود و آنها به خاطر انکار آیات ما از ستمکارانند.))

و در سوره قارعه فرموده : **القارعة ما القارعة** (تا آخر سوره) قارعه یعنی قیامت به جهت آنکه دلها را به ترس و فزع می کوبد؛ پس معنی چنین است : ((قیامت و چیست قیامت ؟ و چه دانا کرد تو را که چیست آن ؟ روزی که مردم مانند پروانه پراکنده اند، و کوهها مانند پشم حلاجی شده ؛ پس آنکس که حسناتش سنگین باشد در عیش و خوشی پسندیده است و آنکس که حسناتش سبک باشد جایگاهش هاویه است و تو چه می دانی هاویه چیست ؟ آتشی است بسیار سوزنده .))

بدان که برای سنگین کردن میزان حسنات شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل او و مثل حسن خلق نباشد، و من در اینجا به ذکر چند خبر در فضیلت صلوات و سه روایت با چند حکایت در حسن خلق بیان می کنم .

اخباری درباره فضائل صلوات :

۱- شیخ کلینی (رحمه الله علیه) به سند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر (ع) یا امام صادق (ع) فرمودند: هیچ میزانی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - نیست . وقتی میزان اعمال انسان سبک باشد در آن صلوات گذارند و سنگین می شود.

۲- از حضرت رسول (ص) مرویست که فرمود: من روز قیامت نزد میزانه ، پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفه سیئاتش سنگین باشد صلواتی را که برای من فرستاده بیاورم تا کفه حسناتش سنگین شود.

۳- و نیز شیخ صدوق از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که آن ، گناهان را خراب و ویران می کند.

۴- از دعوات راوندی نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس به من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی حب و شوق بر من صلوات فرستد بر خداوند سزاوار است گناهان او را که در آن شب و آن روز کرده است بیاورد.

۵ - و نیز از آن حضرت مروی است که در رؤ یا دیدم عموم حمزة بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را که در پیش آنها طبقی است از سدر؛ پس يك ساعتی از آن میل کردند پس از آن ، سدر مبدل شد به انگور، پس يك ساعتی از آن خوردند پس از آن ، انگور رطب شد،

پس يك ساعتی از آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم : پدرم فدای شما باد چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد، ما بهترین اعمال را صلوات بر تو، و سقاییت آب ، و محبت علی بن ابی طالب (ع) یافتیم .

۶- و نیز از آن حضرت مرویست که هر کس بر من صلوات بفرستد پیوسته ملائکه برای او استغفار می کنند.

۷- شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر گاه نام پیامبر برده شود پس بر او صلوات بسیار فرستید.

زیرا هر کس بر پیامبر صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات بر او فرستد و فرشتگان و مخلوقات الهی بر او صلوات فرستند.

فقیر گوید که شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده از حضرت صادق (ع) در معنی **ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الایة** . که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عز و جل رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعاست .

و در همان کتاب روایت است که راوی گفت : ما چگونه بر محمد و آل محمد (علیهم السلام)

صلوات بفرستیم ؟ فرمود: می گوئید: **صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و**

جميع خلقه علی محمد و آل محمد والسلام علیهم و رحمہ الله و برکاته .

گفت : گفتم : چقدر ثواب است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود:

آنچنان از گناه آزاد خواهد شد مثل روزی که از مادر متولد شده است .

۸ - شیخ ابوالفتوح رازی روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی را دیدم که هزار دست داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول حساب و شماره کردن با انگشتان بود از جبرئیل پرسیدم که این ملك کیست و چه چیزی را حساب می کند؟ جبرئیل گفت : این ملکی است موکل بر دانه های باران ، حفظ می کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده . پس من به آن ملك گفتم که تو میدانی از زمانیکه حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده است ؟ گفت : یا رسول الله قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق ، غیر از آنکه من می دانم چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده ، به تفصیل هم می دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان و چند قطره در معموره و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان .

حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود. پس گفت : یا رسول الله ، با

این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن يك چیزی را قدرت ندارم . گفتم :

آن چیست ؟ گفت : قومی از امت تو که در جایی حاضر می شوند و اسم تو نزد ایشان برده می شود پس بر تو صلوات می فرستند من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره و حساب کنم .

۹- شیخ کلینی در ذیل صلوات عصر جمعه روایت کرده : **اللهم صل علی محمد و آل محمد الاءوصیاء المرصیین بافضل صلواتك و بارك علیهم بافضل برکاتك و السلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته .** هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند بر او به عدد هر بنده ، حسنه ای را رد می کند و عملش در آن روز مقبول باشد و در روز قیامت که می آید نوری مابین دیدگان اوست .

۱۰ - روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: ((اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)) نمیرد تا امام قائم (ع) را درك نماید.

روایاتی درباره حسن خلق :

۱- از ((انس بن مالک)) منقول است که گفت : وقتی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم بر تن شریف آن جناب بردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زبر بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را گرفت و بشدت کشید به نحوی که حاشیه ردا در بن گردن آن جناب اثر کرد؛ پس گفت : ای محمد بر این دو شتر من از مالی که نزد تست ، بارش کن زیرا که آن مال خدا است نه مال تو و نه مال پدر تو. حضرت در جواب او سکوت نمود، آنگاه فرمود: مال ، مال خدا است و من بنده خدا هستم ؛ پس فرمود: ای اعرابی آیا از تو قصاص کنم ؟ گفت : نه . حضرت فرمود: چرا؟ گفت : زیرا که شیوه و خلق تو آنست که بدی را به بدی مکافات نمی کنی . حضرت خندید و امر فرمود که بر يك شتر او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما.

مؤ لف گوید: که ذکر این روایت در این مقام به خاطر تبرك و تیمن است نه برای بیان حسن خلق حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا ائمه هدی (علیهم السلام)، زیرا که شخصی را که حق تعالی در قرآن کریم به خلق عظیم یاد می فرماید و علمای فریقین در سیرت و خصال حمیده اش کتابها نوشته اند يك دهم آنچه را که در حضرت وجود داشته بیان نکرده اند. و لقد اجاد من قال :

و الفریقین من عرب و من عجم
و لم یدانوه فی علم و لا کرم
غرفا من البحر او رشفا من الدیم
ثم اصطفاه حبیباً باره النسم

محمد سید الکونین و الثقلین
فاق النبیین فی خلق و فی خلق
و کلهم من رسول الله ملتمس
و هو الذی تم معناه و صورته

فجوهر الحسن فيه غير منقسم
و انه خير خلق الله كلهم

منزه عن شريك في محاسنه
فمبلغ العلم فيه انه بشر

۲- از عصام بن المصطلق شامی نقل شده که گفت : وقتی داخل مدینه معظمه شدم حسین بن علی (ع) را دیدم که با روش نیکو و اخلاق پسندیده اش ، مرا به شگفتی انداخت پس مرا واداشت که کینه درونی خود را که از پدرش داشتم ظاهر کنم پس نزدیک شدم و گفتم : توئی پسر ابوتراب ؟ فرمود: بلی . **فبالغت فی شتمه و شتم ابيه** یعنی هر چه توانستم به آن حضرت و پدرش دشنام گفتم . **فنظر الی نظرة عاطف رؤوف** ، پس نظری از روی عطوفت و مهربانی به من کرد و فرمود: **اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهين - الی قوله تعالى - ثم لا یقصرن (۳۳)** - و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن آراست ؛ از جمله آنکه به حداقل از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادتیر نباشد و بدی را به بدی مکافات ندهد. و از نادانان روی گرداند، و در مقام وسوسه شیطان به خدا پناه برد **ثم قال خفض عليك استغفر الله لی و لك** (یعنی) پس به من فرمود: بر خود کار را سبک بشمار و از خدا آمرزش خود و مرا بخواه ؛ همانا اگر از ما طلب یاری کنی تو را یاری می کنیم و اگر طلب بخشش کنی تو را عطا می کنیم ، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم عصام گفت من از جسارتهای خود پشیمان شدم . آن حضرت با فراست پشیمانی مرا متوجه شد و فرمود: **لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین (۳۳)** - و این آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبر (ع) است به برادران خود که در مقام عفو از تقصیر آنها فرمود که عتاب و ملامتی بر شما نیست ؛ خداوند شماها را بیامرزد و اوست ارحم الراحمین - پس آن جناب به من فرمود که تو از اهل شامی ؟ عرض کردم : بلی . فرمود: شنشنة اعرفا من اخزم - و این مثلی است که حضرت به آن تمثل جست - حاصل آنکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما عادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها سنت قرار داده پس فرمود: **حیانا الله و ایاک** هر حاجتی که داری با گشاده رویی از ماه بخواه تا به تو بدهم . عصام گفت : این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتهای و دشنامها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم که به زمین فرو می رفتم لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که به مردم پناه می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند، ولی بعد از آن مجلس هیچ کس مانند او و پدرش محبوب تر نزد من نبودند.

مؤ لف گوید که صاحب کشف در ذیل آیه شریفه **لا تثریب علیکم الیوم** که حضرت سیدالشهداء به آن تمثل جست روایتی از حسن خلق یوسف صدیق نقل کرده که ذکرش در

اینجا مناسب است و آن روایت این است که برادران یوسف (ع) پس از آنکه یوسف را شناختند، برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را صبح و شام در سر سفره خود، می خوانی ما از تو به خاطر آن بلاهائی که سر تو آوردیم خجالت می کشیم یوسف (ع) فرمود: چرا حیا می کنید و حال آنکه شما سبب عزت و شرف من هستید؟ زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم اول به من نگاه می کنند و می گویند: **سبحان من بلغ عبدا بیع بعشیرین درهما ما بلغ** یعنی منزله است خداوندی که بنده ای را که بیست درهم خریده شده به این مرتبه رسانید من الآن به واسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم ، زیرا که دانستند شما برادران من هستید و من بنده نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیلم .

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند یعقوب پرسید: پسر جان برایم بگو که چه بر سرت آمد؟ گفت : بابا می پرس از من که برادرانم با من چه کردند بلکه می پرس که حق تعالی با من چه کرد.

۳- شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی از اولاد خلیفه دوم بود که پیوسته حضرت امام موسی (ع) را اذیت می کرد و به آن جناب ناسزا می گفت و هر وقت که آن حضرت را می دید به امیرالمومنین دشنام می داد تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار تا این فاجر را بکشیم ، حضرت ایشان را نهی کرد و پرسید که آن مرد کجاست ؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است . حضرت به قصد دیدار او از مدینه بیرون رفت . حضرت وقتی به مزرعه او رسید و همانطور که سوار بر الاغ خود بود به داخل مزرعه اش رفت . آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال ؛ از آنجا نیا. حضرت همانطور که می رفت ، ادامه داد تا به او رسید و نزد او نشست و با او به گشاده روئی و خنده سخن گفت ، و از او سؤال کرد که چه مقدار خرج زراعت کرده ای ؟ گفت : صد اشرفی . فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری ؟ گفت : غیب نمی دانم . حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت : امیدوارم که دویست اشرفی عایدم شود. پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود، به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعت نیز برایت باقی بماند و خداوند به تو به آن مقدار که امید داری بدهد. عمری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید. حضرت تبسمی فرمود و برگشت و پس از این عمری را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت : **الله اعلم حیث یجعل رسالته** . اصحابش با وی گفتند که قصه تو چیست ، تو پیش از این غیر این می گفتی ؟ گفت : شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن . اصحابش با او نزاع کردند او نیز با ایشان به نزاع

برخاست ، پس حضرت به کسان خود فرمود کدامیک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم ؟ همانا من کار او را اصلاح کردم و با پول شر او را برگرداندم .

حکایاتی درباره حسن خلق :

۱- نقل است که روزی مالک اشتر از بازار کوفه می گذشت و بر تن او پیراهن و عمامه ای از خام بود. یکی از بازاریان که او را نمی شناخت به نظر حقارت به او نگاه کرد و از روی استهزاء و استخاف گلوله گلی به طرفش پرتاب کرد. مالک از او بگذشت و چیزی به او نگفت . پس به آن مرد گفتند که آیا می دانی به چه کسی این اهانت و استهزاء نمودی ؟ گفت : نه . گفتند: این شخص مالک اشتر، یار امیرالمؤمنین (ع) بود. آن مرد ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید؛ مالک را در مسجد یافت که به نماز ایستاده . چون از نماز فارغ شد، آن مرد روی پاهای مالک افتاد که ببوسد، مالک فرمود: چرا چنین می کنی ؟ گفت از آن کاری که کرده ام عذر می خواهم مالک فرمود: که بر تو باکی نیست به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آنکه برای تو استغفار کنم .

مؤلف گوید ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین (ع) کسب اخلاق کرده است ، با آنکه از امراء لشکر آن حضرت است و شجاع و شدید الشوکه است و شجاعتش به مرتبه ای است که ابن ابی الحدید گفته که اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاعت از اشتر نیست مگر استادش امیرالمؤمنین (ع)، گمان می کنم که قسمش راست باشد. چه بگویم در حق کسی که لشکریان معاویه را درهم کوبید و شکست داد و امیرالمؤمنین (ع) در حق او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بودم و به اصحاب خود فرمود که کاش در میان شما مثل او دو نفر بود بلکه کاش يك نفر مثل او داشتم و شدت شوکتش بر دشمن از تامل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم می شود:

بقیت و فری و انحرقت عن العلی	و لقیة اضیافی بوجه عبوس
ان لم اشن علی ابن هند غارة	لم تخل یوما من نهاب نفوس
خیلا کامثال السعالی شزبا	تغدوا ببیض فی الکریهة شوس
حمی الحدید علیهم فکانه	و مضان برق او شعاع شموس ²⁴

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدت و شوکت ، حسن خلق او به مرتبه ای رسیده که يك فرد عادی به او اهانت و استهزاء می نماید ولی ابدًا تغییر حالی برای او پیدا نمی شود بلکه می رود در مسجد و نماز می خواند و برای او دعا و استغفار می گوید اگر

خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه بر هوای نفس خود، بالاتر است از شجاعت بدنی او؛ امیرالمومنین (ع) فرموده: **اشجع الناس من غلب هواه .**

۲- شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک از جناب خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نقل کرده که روزی از جانب شخصی کاغذی به دستش رسید که در آن کلمات زشت گفته بودند؛ از جمله این کلمه زشت در آن بود **یا کلب بن کلب .** خواجه چون آن کاغذ را مطالعه فرمود جواب آنرا به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون يك کلمه زشتی؛ از جمله مرقوم فرمود که قول تو خطاب به من: ای سگ، این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می رود و ناخنهایش بلند و دراز است ولی من قائم راست است پوستم آشکار و نمایان است، نه آنکه مانند سگ، پشم داشته باشم من بر خلاف سگ حرف می زنم و می خندم پس این صفاتی که در من است با سگ جور نمی آید در این صورت نمی توانم سگ باشم .

مؤلف گوید که این اخلاق شریف از این محقق جلیل، تعجبی ندارد زیرا که آیه الله علامه حلی رضوان الله علیه در حق او فرمود که این شیخ افضل عصر خود در علوم عقلیه و نقلیه بود و کتب بسیاری در علم و حکمت و احکام شرعیه بر مذهب امامیه تالیف فرموده است . این فقیر گوید: اینجا جای تمثیل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

خواجه این حسن خلق را از رجوع به دستورات عمل و کردار ائمه اطهار صلوات الله علیهم گرفته است؛ آیا نشنیده ای که حضرت امیرالمؤمنین (ع) شنید که مردی قنبر را دشنام می دهد، قنبر خواست که دشنام او را برگرداند که حضرت او را ندا کرد: مهلا یا قنبر (آرام باش ای قنبر) بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار باشد همانا با سکوت خود خداوند رحمان را خشنود می کنی و شیطان دشمن خود را شکنجه می دهی؛ سوگند به خداوند که مؤمن خدا را با حلم و بردباری خشنود می کند و با خاموشی خود شیطان را خشمناک می سازد.

همه گروهها به مدح و ستایش خواجه برخاسته اند؛ جرجی زیدان در آداب اللغة العربیه در ترجمه او گفته که کتابخانه ای ساخت و آن را پر از کتابهای گوناگون کرد که تعداد به چهار صد

قبه می رسید. **واقام المنجمین و الفلاسفه و وقف علیها الاوقاف فزها العلم فی بلاد المغول علی ید هذا الفارسی کانه قبس منیر فی ظلمه مدلهمه .**

و حقیر در کتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است ترجمه این بزرگوار را به اندازه ای که فراخور آن کتاب بود نگاشتم و نوشتم که اصل آن جناب از وشاره است که یکی از بلوک جهرود ده فرسخی بلده قم است لکن ولادت با سعادتش در طوس در یازدهم جمادی الاولی سنه ۵۹۷ (پانصد و نود و هفت) واقع شده و در آخر روز دوشنبه هجدهم ذی الحجه سنه

۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه به خاک سپرده شد و بر لوح مزارش نوشتند: **و کلبهم**
باسط ذراعیه بالوصید بعضی تاریخ فوت آن جناب را به نظم در آورده و گفته :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه ای که چه او مادر زمانه نژاد
به سال ششصد و هفتاد و دو به	به روز هیجدهم درگذشت در
ذی الحجّه	بغداد

۳- نقل شده که روزی شیخ الفقهاء مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء در اصفهان پیش از آنکه نماز شروع کند وجهی بین فقرا قسمت نمود پس از اتمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خیردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدم را به من باز ده ، فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که به تو بدهم . سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند شیخ از محراب برخاست ، و دامن خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود که هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید کمک کند پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند. شیخ آنها را به سید داد پس از آن به نماز عصر ایستاد. خوب ملاحظه کن در این خلق شریف که به چه مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجة الاسلام و فقیه اهل بیت (علیهم السلام) بوده ، و فقاہتسش به مرتبه ای بود که کتاب کشف الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که می فرمود: اگر کتب فقهیه را همه را بشویید، من از طهارت تا دیات را می نویسم ، و اولادش تمامی ، فقها و علماء جلیل بوده اند.

شیخ ما ثقة الاسلام نوری (رحمه الله علیه) در حال آن جناب فرمود سزاوار است که انسان اندیشه کند در مواظبت این بزرگوار بر سنن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریه و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که می گفت : تو جعیفر بودی پس جعفر شدی پس شیخ جعفر گشتی پس شیخ عراق گشتی پس رئیس مسلمین شدی ؛ یعنی فراموش مکن اوائل خود را، او را از کسانی خواهی یافت که حضرت امیرالمؤمنین (ع) او را برای احنف بن قیس توصیف فرموده است :

فقیر گوید که آن حدیثی است طولانی در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف بعد از قتال اهل جمل ؛ بیان فرموده است از جمله فقراتش این است :

فلو راءیتهم فی لیلتهم و قد نامت العیون و هداءت الاءصوات و سکتت الحركات من الطیر فی الوکور و قد نهتهم هول یوم القیمة و الوعید عن الرقاد کما قال سبحانه : افاءمن اهل القرى اءن یاءتیمهم بیاتا و هم نائمون فاستیقظوا لها فزعین و قاموا الی

صلواتهم معولين باكين تارة و اخرى مسبحين ، بيكون في محاريبهم و يرنون ،
يصطفون ليلة مظلمة بهما بيكون ، فلو رايتهم يا احف في ليلتهم قد اشتدت
اعوالهم و نحيبهم و زفيرهم اذا زفروا خلت النار قد اخذت منهم الى حلاقيهم و اذا
اءعولوا حسبت السلاسل قد صفدت في اعناقهم فلو راءيتهم في زهارهم اذا لراءيت
قوما يمشون على الارض هونا و يقولون للناس حسنا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما ، و اذا مروا باللغو مروا كراما ، قد قيدوا اقدامهم من التهمات و ابكموا سنتهم
ان يتكلموا في اعراض الناس و سجموا اسماعهم ان يلجها حوض خائض و كحلوا
اءبصارهم بغض البصر عن المعاصي ، و انتحوا دار السلام التي من دخلها كان آمنا
من الريب و الاحزان . (٣٥)

((يعني اگر ایشان را در شبها ببینی ، در وقتیکه چشمها به خواب رفته و صداها ساکت شده
و مرغها در آشیانه ها آرام گرفته اند، می بینی که هول روز قیامت ایشان را از خفتن باز
داشته ، همچنانکه حق تعالی فرموده : ((آیا اهل قریه ها ایمن اند از اینکه در شب عذاب ما
بر ایشان برسد در حالی که در بستر خود آرمیده اند در حالی که بانگ کنند و گریه کنند و
گاهی به تسبیح مشغول باشند در محرابشان می گیرند و فریاد می کنند؛ قدمهای خود را
برای عبادت با حال گریه در شب تاریک سایه گسترانیده اند. اگر ایشان را ببینی که در شبها
روی پاها ایستاده اند، کمرهایشان خم شده اجزاء قرآن را در نمازشان ، می خوانند فریاد و
گریه و بانگشان شدید شده وقتی که بانگ می کنند خیال می کنی تا حلقومشان آتش فرا
گرفته است و وقتی که صدای ایشان به گریه بلند شود گمان می کنی که گردنهایشان را در
بند و زنجیر کرده اند پس هر گاه ایشان را در روز ببینی می بینی که بر زمین به آهستگی و
بردباری راه می روند و با مردم به خوبی سخن می گویند و وقتی که نادانان با ایشان سخن
می گویند پاسخ آنها سلام است و هر گاه بر لغوی بگذرند خود را از تهمت دور نگهدارند
زبانهایشان از صحبت درباره نوامیس مردم گنگ است و گوشهای خود را از شنیدن باطل باز
می دارند و از گناهان چشم پوشی می کنند و تصمیم دارند در دارالسلام وارد شوند تا از ریب
و احزان ایمن باشند.

اءقول : و يناسب هنا نقل كلام من راهب عظيم الشاءن و هو ما نقل عن قثم الزاهد
قال : رایت راهبا علی باب بیت المقدس کالواله فقلت له اوصنی فقال : کن کرجل
احتوشته السباع فهو خائف مذکور يخاف ان يسهو فتغترسه و يلهو فتنهشه ، فليله
ليل مخافه اذا امن فيه المغترون ، و زهاره زهار حزن اذا فرح فيه البطالون . ثم انه
ولی و ترکنی . فقلت له : زدنی . فقال : ان الظمئان يقنع ببسير الماء .

قثم زاهد گفت : راهبی را بر در بیت المقدس دیدم که مردم بر او گرد آمده اند. به او گفتم : مرا وصیتی کن ! گفت : همچون مردی باش که از درندگان به وحشت افتاده و خائف و ترسان است . می ترسد که اگر غفلت کند، بدرندش یا اگر آرام بگیرد، پاره پاره اش کنند. شب او، شب ترسناکی است ، هر چند که فریب خوردگان ، در آن آرام گرفته اند و روزش ، روز غم انگیزی است ، هر چند که بیکارگان در آن خوشحالند. سپس بازگشت و مرا ترك کرد. به او گفتم : بیش از این بگوی ! گفت : تشنه به جرعه ای آب قناعت کند.

۴- نقل است که روزی صاحب بن عباد شربتی طلبید؛ یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد. صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او گفت : این را مخور زیرا که زهر در آن ریخته اند و غلامی که قدح را به دست صاحب داده بود ایستاد بود. صاحب گفت : دلیل بر صحت قول تو چیست ؟ گفت : تجربه کن ؛ این را بده به همان کس که به تو داده تا معلوم شود. صاحب گفت که من این را اجازه نمی دهم و حلال نمی دانم . گفت : پس تجربه کن به آنکه به مرعی بدهی که بیاشامد. گفت : حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست . پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و به آن غلام فرمود که از نزد من دور شو و از خانه ام بیرون برو ولی دستور داد که ماهیانه او را بدهند و قطع نکنند، و فرمود: یقین را به شك دفع نباید کرد و عقوبت کردن به قطع روزی کسی ، از ناکسی است .

مؤ لف گوید که صاحب بن عباد از وزرای آل بویه و ملجاء عوام و خواص و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف و عزت بوده ، و همان کسی است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت اعجوبه دهر و یگانه عصر خویش بوده .

نقل شده که در وقتی که می نشست برای املاء؛ خلق بسیاری به واسطه استفاده از جنابش جمع می گشتند به طوری که شش نفر کلام او را به مردم می رساندند، و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و علویین و سادات و علما و فضلاء نزد او محلی منیع و مرتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج می کرد و ایشان را به تصنیف و تاءلیف تشویق می نمود، و به دستور او جناب حسن بن محمد قمی ((تاریخ قم)) را تاءلیف کرد، و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صدوق (رحمه الله علیه) به خاطر او کتاب عیون اخبار الرضا (ع) را تصنیف فرمود و ثعالبی به جهت او یتیمه الدهر را جمع کرده است . و کثرت احسان او بر فقها و علماء و سادات و شعرا معروف است ؛ در هر سال پنج هزار اشرفی به بغداد برای فقهای آنجا می فرستاد، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کسی بر او داخل می شد نمی گذاشت برود مرگ بعد از آنکه نزد او افطار کند لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبود و عطا و صدقاتش در ماه رمضان به مقدار انفاق او در تمام سال به مردم بود و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین سروده است

وفاتش در ۲۴ صفر سنه ۳۸۵ به سفر دری واقع شد، جنازه اش را به اصفهان حمل کردند و قبرش در اصفهان معروف و مزار است .

فصل هفتم : حسابرسی

از جمله مواقف مهوله ، موقف حساب است . خداوند در این باره می فرماید: **اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون** . وقت حساب مردم نزدیک شد مردم از اندیشه و تفکر در آن غفلت داشته و از آن رو گردانند. **و قال تعالی فی سورة الطلاق : و کاءین من قرية عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حسابا شدیدا**. و بسا از قریه یعنی اهل قریه که از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا سرکنشی کردند و برای ایشان حساب و عذابی سخت خواهد بود، پس کفر کارهای خود را چشیدند. لازم است که در اینجا به چند حدیث بسنده کنیم .

۱- شیخ صدوق (ره) از اهل بیت (علیهم السلام) روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت قدمی برداشته نمی شود تا از او چهار چیز سئوال کنند: الف - از عمر او که در چه چیزی صرف کرده ، ب - و جوانی خود را که در چه چیزی سپری ساخته ، ج - و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه مواردی خرج نموده ح - و از محبت ما اهل بیت (علیهم السلام).

۲- شیخ طوسی رحمه الله علیه از حضرت امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: اول چیزی که از بنده حساب می کشند نماز است ، پس اگر قبول شد چیزهای دیگر هم قبول خواهد شد.

۳- شیخ صدوق روایت کرده که روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند، اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض می گیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را به او می دهند.

۴- شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین صلی الله علیه و آله روایت کرده که از برای اهل شرك ترازو نصب نمی شود، ایشان را فوج بی حساب به جهنم می برند زیرا نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است .

۵- شیخ صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی فقیر باشد و دیگر غنی در دنیا، فقیر گوید: پروردگارا، از برای چه مرا باز می داری به عزت تو سوگند که می دانی به من ولایت و حکومتی نداده بودی که در آن به عدل یا جور عمل کنم ، و مال زیادی به من نداده بودی که حق تو در آن باشد و من نداده باشم ، و روزی مرا به قدر کفاف می دادی به قدر

آنچه می دانستی که مرا کافی است . پس خداوند جلیل فرماید که راست می گوید بنده مؤمن من ، بگذارد تا داخل بهشت شود. و آن که غنی باشد او را نگه می دارند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند آنها را کفایت کند پس از آن داخل بهشت شود. پس فقیر به او گوید که چه چیز تو را نگاه داشت ؟ گوید: طول حساب ؛ پیوسته چیزی بعد از چیزی از تفصیلات ظاهر می شد و خدا می بخشید تا آنکه مرا به رحمت خود فرو گرفت و مرا به توبه کاران ، ملحق گردانید پس تو کیستی ؟ گوید: من آن فقیرم که با تو در محشر بودم گوید: نعمتهای بهشت ، تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم .

۶- شیخ طوسی از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی ما را بر حساب شیعیان موکل گرداند پس آنچه از خدا است از خدا سؤال می کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود، و آنچه از حق ماست ، بر ایشان می بخشیم ؛ پس حضرت این آیه را خواند: **ثم ان الينا اياهم ، ثم ان علينا حسابهم . (۳۶)**

۷- شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: حق تعالی با بندگان در حساب روز قیامت به قدر آنچه در دنیا از عقل به ایشان داده دقت می کند.

((حکایت :))

از خط شیخ شهید (علیه الرحمة) نقل شده که احمد بن ابی الحواری گفت که آرزو کردم ابو سلیمان دارانی (۳۷) را در خواب بینم تا آنکه بعد از یکسال او را در خواب دیدم به او گفتم ای معلم ! حق تعالی با تو چه کرد؟ گفت : ای احمد! وقتی از باب صغیر آمدم ، دیدم شتری از درمنه (و آن گیاهی است که به عربی آنرا شیخ می گویند) پس من يك چوب از آن کردم ، نمی دانم که با آن خلال کردم یا نه ، الحال مدت یکسال است که من مبتلا به حساب آن هستم .

مؤلف گوید که استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می کند آن را، آیه شریفه : **يا بنی انہا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یاءت بہا اللہ** و قول امیرالمؤمنین (ع) در یکی از خطبه های خود: **الہست النفوس عن مثقال حبة من خردل مسئولة ؟** یعنی آیا چنین نیست که از مردم از يك دانه خردل سؤال خواهد شد؟ و در کاغذی که به محمد بن ابی بکر نوشته فرموده : **واعلموا عباد اللہ ان اللہ عز و جل سائلکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر** ای بندگان خدا بدانید که خداوند از هر عمل کوچک و بزرگ شما سؤال خواهد کرد.

و در کاغذی که به ابن عباس مرقوم داشته فرمود: **اما تخاف نقاش الحساب** آیا نمی ترسی از مناقشه در حساب ؟ و اصل مناقشه از (نقش الشوكة) است یعنی بیرون کردن خار را؛ یعنی همچنانکه در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به عمل

می آورند تا آن را پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقت و باریک بینی به عمل می آورند. و بدان که بعضی از محققین گفته اند که نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب مگر کسی که در دنیا از نفس خود حساب بکشد و با میزان شرع اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را بسنجد چنانکه در خبر وارد شده است که فرمودند به حساب نفسهای خود برسید پیش از آنکه از شما حساب کشند و بسنجید اعمال خود را، پیش از آنکه بسنجد اعمال شما را.

((حکایت :))

شخصی بود به نام توبه بن صمه ، نقل شده که او نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز حساب می کرد پس روزی ایام عمر خود را حساب کرد و متوجه شد که شصت سال از عمرش گذشته است متوجه شد که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود، گفت : وای بر من ، آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یک هزار و پانصد گناه ، این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.

فقیر گوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زمین بی گیاهی فرود آمد پس به اصحاب خود فرمود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند یا رسول الله ما در زمین بی گیاه هستیم که هیزم در آن یافت نمی شود، فرمود: هر کس هر چه ممکنش می شود بیاورد پس هیزم آوردند و مقابل آن حضرت روی هم ریختند چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود: همین طور گناهان شما جمع می شود با این کار حضرت ، اصحاب متوجه شدند که در بیابانی که از هیزم خبری نبود ولی با جستجوی خود مقدار زیادی هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین طور گناه به نظر نمی آید، چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود چنانکه ((توبه بن صمه)) برای هر روز عمر خود يك گناه فرض کرد حساب کرد ((بیست و یک هزار و پانصد)) گناه کرده است .

فصل هشتم : تحویل نامه های اعمال

چنانچه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده : **و اذا الصحف نشرت** یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن می شود؛ علی بن ابراهیم (قمی) گفته که مراد صحیفه های اعمال مردم است . و نیز حق تعالی در سوره انشقاق می فرماید: **فأما من اوتی کتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا** یعنی آنکه نامه او به دست راستش داده شود پس به زودی از او حساب گرفته می شود و اما آنکه نامه را از پشت سر به او می دهند بزودی هلاک می شود و در آتش افروخته می سوزد.

عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون روز قیامت شود نامه او را به هر کس بدهند و گویند: بخوان پس حق تعالی هم کارهای او از سخن گفتن و نگاه کردن و غیر را به خاطر او می آورد به نحوی که گویا الآن گناهان را انجام داده و از قلم نینداخته است . پس می

گوید: ای وای بر ما، چه می شود این نامه را که ترك نکرده است صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است .

این قولویه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که هر کس قبر امام حسین (ع) را در ماه رمضان زیارت کند و در راه زیارت بمیرد، برای او حسابی نخواهد بود و به او می گویند که بدون خوف و بیم داخل بهشت شو.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در تحفه فرموده، به دو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا (ع) فرمود: هر کس مرا زیارت کند با آن دوری قبر من، من در سه موطن روز قیامت به نزد او بیایم و او را از احوال قیات آزاد کنم :

۱- وقتی که نامه های نیکوکاران را به دست راست ایشان و نامه های بدکاران را به دست چپ ایشان می دهند.

۲- نزد صراط،

۳- نزد ترازوی اعمال .

و در حق الیقین فرموده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که چون حق تعالی بخواهد مؤ من را حساب کند نامه او را به دست راست او می دهد و میان خود و او حساب کند که دیگری مطلع نشود و گویند: ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی، گوید: ای پروردگار آری من کرده ام، پس خداوند کریم فرماید آنها را از تو آمرزیدم و آنها را به حسنات بدل کردم. پس مردم گویند: سبحان الله! این بنده حتی يك گناه نداشته است؛ و این است معنی قول حق تعالی: هر که نامه به دست راستش داده شود پس بعد از این حسابش آسان خواهد شد و به سوی اهل خود مسرور و خوشحال بر می گردد راوی پرسید: کدام اهل؟ فرمود: اهلی که در دنیا داشته و اگر مؤ من باشد در بهشت خواهد بود. پس فرمود: اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد بطور آشکار در حضور مردم از او حساب می گیرد و حجت را بر او تمام می کند و نامه را به دست چپش می دهند؛ چنانچه حق تعالی فرموده است: و اما آنکه نامه او را از پشت سر به او می دهند پس ((وا ثبورا)) خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید؛ به درستی که در اهل خود شاد بود؛ یعنی در دنیا و گمان می کرد که به آخرت بر نخواهد گشت. و این اشاره است به آنکه دستهای منافقان و کافران را غل می کنند و نامه ایشان را از پشت سر به دست چپ ایشان می دهند. و به این دو حال اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوند بده نامه مرا به دست راست من و نامه مخلص بودن مرا در بهشت به دست چپ من و حساب کن مرا حسابی آسان. و خداوند مده نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من. (۲۸)

مؤ لف گوید که در این مقام مناسب دیدم تبرک جویم به ذکر يك روايت :

سید بن طاووس - رضوان الله علیه - خبری نقل کرده که حاصلش این است که چون ماه رمضان داخل می شد حضرت امام زین العابدین (ع) غلام و کنیز خود را نمی زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می کردند در کتابی اسم آن غلام یا کنیز و نوع تقصیر او را در آن روز معین می نوشت بدون آنکه او را تاءدیب و شکنجه کند و این تقصیرات جمع می شد تا شب آخر ماه رمضان ، آن شب آنها را می طلبید و به دور خود جمعشان می کرد آنگاه نوشته را بیرون می آورد و می فرمود: ای فلان ، آیا به یاد می آوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تو را مجازات نکردم ؟ عرض می کند بلی یابن رسول الله . پس به دیگری این را می فرماید و همچنین يك به يك خطاهایشان را به یادشان می آورد و از آنها اقرار می گیرد آنگاه در وسط ایشان می ایستد و می فرماید: صداهاى خود را بلند کنید و بگوئید: ای علی بن الحسین ، پروردگار تو هم هر چه کرده ای عمل ترا شمرده و ضبط کرده همچنانکه تو ضبط کرده ای و بر ما بر شمردی و نزد خدا کتابی است که به حق نطق می کند و عمل کوچک و بزرگ تو را از یاد نمی برد و هر چه را که کرده ای ضبط کرده و در آن حاضر می بینی پس ما را ببخش همانطور که خود امیدواری خداوند تو را ببخشد زیرا که خودش فرمود: **وليعفو وليصفحوا الا تحبون ان يغفر الله لكم** باید جرمی را که از گناهکاران صادر شده عفو کنند و از انتقام بگذرند و چشم پوشی کنند، آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟

و حضرت به آنها تلقین می فرمود به این نحو کلمات و ایشان این کلمات را به حضرت می گفتند و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه می کرد و می گفت : پروردگارا تو به ما امر فرمودی آن کسی را که به ما ظلم کرده ببخشیم ، پس ما عفو کردیم ، پس تو هم ما را عفو کن چون تو به عفو کردن از ما سزاوارتر هستی ، و به ما فرمان دادی که سائل را از در خانه رد نکنیم . پروردگارا ما از روی سؤ ال و مسکنت به درگاه تو آمده ایم و امید به احسان تو داریم پس بر ما منت گذار و ما را نومید بر مگردان و از این نوع کلمات می گفت .

آنگاه رو می کرد به غلامان و کنیزان خود و می فرمود من شما را بخشیدم ، آیا شما هم مرا می بخشید من مالک شما و مملوک خداوند کریم و عادل هستم . غلامان و کنیزان عرض می کردند: ای آقای ما تو را بخشیدیم ، تو به ما بدی نکردی ، می فرمود: بگوئید: خدایا علی بن الحسین را ببخش همچنانکه از ما گذشت و او را از آتش آزاد کن همچنانکه ما را از قید بندگی آزاد کرد. آنها این کلمات را می گفتند و آن حضرت می گفت : **اللهم آمین رب العالمین اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و عتق رقبتی .**

پس چون روز عید می شد، به ایشان به مقداری که آنها را حفظ کند و بی نیاز گرداند جایزه می داد و هیچ سالی نبود مگر آنکه در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر از ایشان آزاد می کرد و می گفت : حق تعالی در هر شب ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار

هزار نفر از آتش جهنم آزاد می کند کسانی که مستوجب آتش باشند و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد می فرماید و من دوست دارم که خدا مرا ببیند که من بندگان خود را در دنیا به امید آنکه مرا از آتش جهنم آزاد گرداند آزاد کردم .

فصل نهم : صراط یا پل عبور

یکی از جاهای هولناک آخرت ((صراط)) است و آن جسری است که بر روی جهنم می کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی شود.

در روایات وارد شده است که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است ، و مؤمنان خالص به راحتی مانند برق از آن می گذرند و بعضی با دشواری می گذرند اما نجات می یابند، و بعضی از عقبات آن ، به جهنم می افتند و آن در آخرت ، نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او صلوات الله علیهم اجمعین است و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است ، از گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراط آخرت می لرزد و به جهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد، اشاره به هر دو است .

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق (رحمه الله) نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آنست که هر عقبه ای اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی ، پس انسان به هر عقبه ای که می رسد اگر تقصیری کرده است در آن عقبه او را هزار سال نگه می دارند و حق خدا را از او می خواهند اگر از عهده آن با عمل صالحی که از پیش فرستاده بیرون آمد و یا رحمت خدا شامل حالش شد از آن نجات می یابد و به عقبه دیگر می رسد، پس پیوسته او را از عقبه ای به عقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه سؤال می کنند از آنچه که او انجام داده است پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می شود به دار بقاء، پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادت می یابد که شقاوت در آن نیست و در جوار خدا با پیغمبران و صدیقین و شفعا و صالحان از بندگان خدای تعالی ، ساکن می شود و اگر او را در عقبه ای حبس کنند و از او حقی را که تقصیر در آن کرده بخواهند دیگر راه نجاتی نخواهد داشت و با لغزش قدمهایش به درون جهنم می افتد و این عقبات بر روی صراط است و نام یکی از این عقبات ولایت است که همه خلائق را نزد آن عقبه باز می دارند و از ولایت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه بعد از او (علیهم السلام) سؤال می کنند اگر به وظایف خود عمل کرده است نجات می یابد و می گذرد و گرنه به جهنم می افتد چنانکه حق تعالی فرموده است : **وقفوهم انهم مسئولون** (۳۹) و اهم عقبات ، ((مرصاد)) است ؛ **ان ربك لبالمرصاد** و حق تعالی می فرماید: به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که ظالمی از آن نمی گذرد تا کیفر شود و

عقبه دیگر رحم است ، و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز، و بنام هر وظیفه و تکلیفی عقبه ای هست که انسان را در آن نگه می دارند و به بازرسی و پرس و جوی او می پردازند.

از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که چون این آیه نازل شد: **و حی ء یومئذ بجهنم** یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند معنی این آیه چیست ؟ فرمود که روح الامین مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند، جهنم را با هزار مهار با صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت ، بکشند و بیاورند و صدائی از آن برمی خیزد که اگر خدا بخواهد همه را نابود می کند و همه فریاد زنند: **رب نفسی نفسی** پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده . و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی : امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی . پس صراط را بر روی آن بگذارند، که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر، و در آن سه شاخه است بر يك شاخه مساءله امانت و صله رحم است ، و بر دوم نماز، و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان . سپس دستور می دهند که مردم از آنها بگذرند، پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگه می دارد، و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی ایشان را نگه می دارد؛ و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده : **ان ربك لبالمرصاد** ((هر آینه پروردگار تو بر سر راه یا کمینگاه است)) و مردم بر صراط می روند و بعضی به دست چسبیده اند و بعضی يك پایش لغزیده با پای دیگر، خود را نگه می دارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا می کنند که ای خداوند حلیم بردبار، به فضل و کرم خود آنها را ببخش و ایشان را سالم عبور ده و می بینی که مردم خطا کار در آتش جهنم می ریزند، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می گوید: الحمد لله ، حمد می کنم خداوندی را که مرا نجات داد بعد از آنکه ناامید شده بود هر آینه پروردگار ما آمرزنده است .

ثقه جلیل ، حسین بن سعید اهوازی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که مردی نزد حضرت ابی ذر رضی الله عنه آمد و او را به زائیدن گوسفندش بشارت داد پس گفت : ای ابوذر مژده باد تو را که گوسفندانت اولاد آورده و بسیار شدند. فرمود: زیادی آنها مرا خوشحال نمی سازد و بهتر است که تعداد آنها برایم کمتر باشد زیرا زیادی آنها مرا گرفتار می سازد؛ همانا شنیدم که پیغمبر خدا فرمود: بر دو طرف صراط، روز قیامت عقبه رحم و امانت است پس کسی که صله رحم و اداء امانت کرده باشد، از آن بگذرد و آن دو طرف صراط نمی گذارند که در آتش بیفتد. و در روایت دیگر است که اگر خیانت کننده در امانت و قطع کننده رحم بخواهد بگذرد، با این دو خصلت ، عملی دیگر او را نفع ندهد و صراط او را در آتش می افکند.

((حکایت :))

سید اجل اکمل مؤید، علامه نحریر بهاء الدین سید علی بن سید عبدالکریم نیلی نجفی که

جلالت شاءنش بسیار و مناقبش بی شمار است و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحققین است در کتاب ((انوار المصیئة)) در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین (ع) به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در قریه نیله که قریه خوشان باشد شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه با او بود روزی از خانه بیرون نیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی توانم ، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او با آتش سوخته غیر از دو طرف رانهای او تا طرف زانوها و دیدند درد و الم او را بی قرار کرده ، سبب آنرا از او پرسیدند، گفت : در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم به داخل جهنم می ریزند و من از آن کسانی بودم که مرا به بهشت فرستادند همین که رو به بهشت می رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود، گفتند که این صراط است پس از آن عبور کردم و هر چه از آن طی می کردم عرضش کم ، و طولش بسیار می شد تا رسید بجائی که مثل تیزی شمشیر شد، در زیر آن نگاه کردم دیدم که وادی بسیار بزرگی است و در آن آتش سیاهی است ، و در آن ، جمره هایی مثل قله کوهها، و مردم بعضی نجات می یابند و بعضی در آتش می افتند و من شروع کردم به لرزیدن مثل کسی که بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم به آخر صراط، به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و در میان آن فرو رفتم ، پس خود را رساندم به کنار وادی و هر چه دست انداختم دستم به جایی بند نشد و آتش با قوت جریان خود، مرا به پایین می کشید و من استغاثه می کردم ، عقل از من پریده بود، پس ملهم شدم به آنکه گفتم : یا علی بن ابی طالب ، پس نظر افکندم دیدم مردی به کنار وادی ایستاده ، در دلم افتاد که او علی بن ابی طالب (ع) است . گفتم ای آقای من ، یا امیرالمؤمنین ، فرمود: دست خود را بیاور نزدیک ، پس دست خود را به جانب آن حضرت ، دراز کردم پس دستم را گرفت و کشید و مرا بیرون آورد و با دست خود آتش را از دو طرف رانم دور کرد در این محل وحشت زده از خواب جستم و این حال خود را دیدم که می بینید سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجائی که امام دست مالیده ؛ پس مدت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد. و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را جهت احدی مگر آنکه تب می گرفت او را (انتهی).

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه ، غیر از صله رحم و اداء امانت ، که گذشت

((روایت اول :))

سید بن طاووس در کتاب ((اقبال)) روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب ، بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خودش و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط بی حساب مانند برق بگذرد.

((روایت دوم :))

روایت شده که هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد از ((آمنین)) باشد روز قیامت و بگذرد

بر صراط به غیر حساب .

((روایت سوم :))

و نیز سید روایت کرده که کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت ((حمد)) يك مرتبه و ((الهیکم التکثیر)) ده مرتبه ، و ((معوذتین)) ده مرتبه ، و ((توحید)) ده مرتبه ، عطا فرماید حق تعالی به او ثواب مجتهدین و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده .

((روایت چهارم :))

در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند حضرت امام رضا (علیه السلام) را با آن دوری قبر شریفش ، آن حضرت بیاید نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد از احوال آنها که یکی از آنها ((صراط)) است .

خاتمه : عذاب جهنم

۱- به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به خدمت امام جعفر صادق (ع) عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت گرفته . فرمود: ای ابو محمد، برای زندگانی دور و دراز که زندگی آخرت است آماده باش که آنها را نهایت نیست و به فکر زندگی و توشه آن باش و بدان که روزی جبرئیل به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن ، هر گاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای ؟ جبرئیل گفت که امروز دم هایی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند. فرمود: دم های آتش جهنم چیست ای جبرئیل ؟ گفت : ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک ، اگر قطره ای از ضریع - که عرق اهل جهنم است که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنم می خوراند - در آبهای اهل دنیا بریزند همگی از بوی گندش بمیرند و اگر يك حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند بر مردم دنیا بگذارند از گرمی آن تمام مردم دنیا بسوزند و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک می شوند. چون جبرئیل (ع) اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو به گریه در آمدند. پس حق تعالی ملکی به سوی ایشان فرستاد که پروردگار شما سلام می رساند و به شما می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید. پس بعد از آن ، هر گاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق (ع) فرمود که در آن روز، اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را می داند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را می داند؛ و چون اهل جهنم داخل جهنم

شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به بالای جهنم برسانند چون به کنار جهنم می رسند ملائکه گرزهای آهنین بر کله ایشان می کوبند تا به قعر جهنم بر می گردند، پس پوستهای ایشان تغییر می کند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند. پس حضرت به ابی بصیر گفت که آنچه گفتم ، تو را کافی است ؟ گفت : بس است مرا و کافی است .

۲- در خبری از حضرت صادق (ع) منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در لیلۃ المعراج چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار زننده در حالی که غضب از جبینش ظاهر بود پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت . از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم ؟ گفت : گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او می ترسیم ؛ این خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را سرپرست جهنم کرده تا امروز پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا به این ملک می فرماید: که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می کرد البته بر روی تو می خندید و از دیدن تو اظهار فرح می نمود. پس من بر او سلام کردم و او پاسخم را بشارت به بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم به سبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سماوات او را اطاعت می نمودند به مالک بفرما که آتش دوزخ را به من بنمایاند. جبرئیل گفت : ای مالک ، به محمد آتش جهنم را بنمایان . پس مالک پرده را بر گرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن ، زبانه ای به آسمان بلند شد و به خروش آمد که در بیم شدم . پس گفتم : ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد.

فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگردد، پس برگشت .

۳- به سند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برایش قرار داده است ، پس چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن می شوند منادی ، اهل بهشت را صدا می زند که به سوی جهنم نظر کنید پس به سوی جهنم نظر می کنند و منزلهای ایشان را در جهنم می بینند که این منزلی است که اگر معصیت الهی می کردید داخل این منازل می شدید؛ پس ایشان را آنچنان فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند بمیرند. پس منادی اهل جهنم را ندا کند که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که در آنجا مقرر شده ببینند به ایشان بگویند که اگر اطاعت الهی می کردید این منازل در اختیار شما بود؛ پس ایشان را اندوه فرا

گیرد که اگر مرگ باشد بمیرند. پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و این است تفسیر آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می فرماید، که ایشانند وارثانی که بهشت را به میراث برند و در آن مخلد و پایدار خواهند بود.

۴- و نیز از آن حضرت مرویست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم در آیند منادی از جانب خداوند ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم ، اگر مرگ به صورتی از صورتها در آید خواهید شناخت ؟ گویند: نه . پس مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی در میان بهشت و دوزخ بیاورند و به ایشان گویند: ببینید، این مرگ است . پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح کنند آنگاه می فرماید که ای اهل بهشت ! همیشه در بهشت خواهید بود و مرگی برای شما نیست ، و ای اهل جهنم ، همیشه در جهنم خواهید بود و برای شما مرگ نیست ؛ و این است قول خداوند عالمیان که فرمود **و انذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر.** بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند. حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان می دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ برای ایشان نباشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند ولی سودی ندهد و امید ایشان قطع گردد.

۵- از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نقبها^(۳۰) در میان آتش زده اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنهایی از مس گداخته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده اند، در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند، پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است ، نه خانه ایشان و نه عمر ایشان به سر می آید؛ به مالك استغاثه می کنند که از پروردگار خود بخواه که ما را بمیراند. در جواب می گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود.

۶- به سند معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استعاده می نمایند و آن جای هر متکبر جبار و معاند است و هر شیطان متمرّد و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد. و فرمود: کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک تر باشد کسی است که

در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه آسانتر باشد.

در ذکر قصص خائفان

۱- شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده که شخصی با خانواده اش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته ای بند شد و به جزیره ای از جزائر دور افتاده ای رسید و در آن جزیره راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمی گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت : تو از انسی یا از جن ؟ گفت : از انسم . پس دیگر با آن زن سخن نگفت و به او چسبید و به هیئت مجامعت در آمد، چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن مضطر است و می لرزد. پرسید که چرا ناراحتی ؟ اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می ترسم . پرسید که هرگز مثل این کار کرده ای ؟ گفت : نه ، به عزت خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام . گفت : تو هرگز چنین کاری نکرده ای چنین از خدا می ترسی و حال آنکه به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار وا داشته ام ، پس من از تو اولاترم که بترسم و چیزی به آن زن نگفت پس برخاست و ترك آن عمل نمود و به سوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و از کرده های خود پشیمان بود، در اثنای راه به راهبی برخورد کرد و با او رفیق شد چون پاره ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است ، دعا کن که خدا ابری فرستد که بر ما سایه افکند. جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه ای نیست و کار خیری نکرده ام که دعا کنم و از خدا حاجت طلب نمایم . راهب گفت : من دعا می کنم تو آمین بگو، چنین کردند. بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر می رفتند، چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند. راهب به او گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو چه کاری کرده ای که مستحق این کرامت شده ای ؟ جوان قصه خود را نقل کرد. راهب گفت : چون از خوف خدا ترك معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است ، سعی کن که بعد از این خوب باشی .

۲- شیخ صدوق روایت کرده که روزی ((معاذ بن جبل)) گریان به خدمت پیغمبر آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت : یا معاذ سبب گریه تو چیست ؟ گفت : یا رسول الله بر در سرای ، جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می کند مانند زنیکه فرزندش مرده باشد و می خواهد به خدمت تو بیاید. حضرت فرمود که بیاورش . پس معاذ رفت و آن جوان را آورد. جوان سلام کرد. حضرت جواب فرمود، پرسید که ای جوان چرا گریه می کنی ؟ گفت : چگونه نگریم و حال آنکه بسیار گناه کرده ام که اگر حق تعالی به بعضی از آنها

مرا مؤ اخذه نماید مرا به جهنم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤ اخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید. حضرت فرمود: مگر به خدا شرك آورده ای؟ گفت پناه می برم به خدا از اینکه به او مشرك شده باشم. گفت: مگر کسی را به ناحق کشته ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر در عظمت مانند کوه ها باشد. گفت: گناهان من از کوهها عظیم تر است. فرمود که خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. فرمود: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار من هیچ چیز از پروردگار من عظیم تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.

حضرت فرمود که مگر کسی گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم می آمرزد؟ جوان گفت که نه والله یا رسول الله و ساکت شد. حضرت فرمود که ای جوان، یکی از گناهان خود را نمی گویی؟ گفت: هفت سال بود که قبرها را می شکافتم و کفن مرده ها را می دزدیدم، پس دختری از انصار مرد، او را دفن کردند. چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم؛ در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت داد و گفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ و فریبی رانش را ندیدی؟ و مرا چنین وسوسه می کرد، تا برگشتم و با او همخوابگی و وطی کردم، و او را به آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می گفت: ای جوان، وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو به مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم؛ پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم. پس جوان گفت که من با این اعمال هرگز بوی بهشت را نمی شنوم حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که می ترسم که به آتش تو بسوزم، حضرت مکرر این را می فرمود تا آن جوان بیرون رفت. پس به بازار مدینه آمد و خرید کرد و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد می کرد: **یا رب هذا عبدك بهلول، بین یدیک مغلول**، می گفت: ای پروردگار من، اینک بنده تست بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده است.

پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا می دانی. خداوندا، پروردگارا، پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاد کرد پس سؤال می کنم از تو به حق نامهای بزرگوارت و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا ناامید نگردانی، و دعای مرا

باطل نسازی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی . تا چهل شبانه روز این را می گفت و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند.

چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت : خداوندا حاجت را چه کردی ؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی ، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن . پس خداوند عالمیان این آیه را برای قبول توبه او فرستاد **و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله - الی قوله تعالی - و نعم اجر العالمین** چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و می خواندند و تبسم می فرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت : یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است .

حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بر گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و از مژگان چشمش اشک بسیار ریخته و می گوید: ای خداوند من ! مرا به صورت نیکو خلق فرمودی ، کاش می دانستم که نسبت به من چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی سوزاند، یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی ساخت . الهها، احسان نسبت به من بسیار کرده ای و حق نعمت بسیار بر من داری ، دریغا اگر می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود؛ آیا مرا به عزت ، به بهشت خواهی برد یا با ذلت به جهنم خواهی فرستاد؟ الهها گناه من از آسمانها و زمین و کرسی و عرش بزرگتر است ، چه می شد اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخن می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت پس حضرت به نزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشود، و خاک را به دست مبارکش از سرش پاک کرد و فرمود که ای بهلول ، بشارت باد تو را که تو آزاد کرده خدا از آتش جهنمی سپس به صحابه فرمود که تدارك گناهان بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او خواند و او را به بهشت بشارت فرمود.

مؤ لف گوید که علامه مجلسی رحمه الله در عین الحیاة در ذیل این خبر کلامی فرموده که ملخصش اینست که باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است .

اول چیزی که آدمی را بر توبه وا می دارد تفکر و اندیشه در عظمت خداوندی است که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است ... پس این تفکر باعث دامت او می شود و این پشیمانی سبب انجام سه کار می شود:
۱- فوراً گناهانی را که مرتکب شده است ترك کند.

۲- تصمیم بگیرد پس از این گناه نکند.

۳- تدارك گناهان گذشته خود نماید و جبران کند.

و بدان گناهایی که قابل توبه است چند قسم است :

۱- گناهی که مستلزم حکم دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر و انگشتر طلا به دست کردن برای مردان که در توبه آن همین ندامت و تصمیم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن کیفر اخروی .

۲- آنکه مستلزم حکم دیگری هست و آن بر چند قسم است : یا حق خداست ، یا حق خلق . اگر حق خداوند است یا حق مالی است ، مثل اینکه گناهی کرده که می باید بنده ای را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد، تا به عمل نیآورد به محض ندامت رفع عذاب از او نمی شود، و واجب است که آن کفاره را ادا کند. یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است می باید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که خدا حدی بر آن مقرر ساخته است ، مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می خواهد توبه می کند میان خود و خدا و می خواهد نزد حاکم اقرار می کند که او را حد بزند و بدیهی است که اظهار نکردن بهتر است .

و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی است مثل کسی را که گمراه کرده است می باید او را ارشاد کند... و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد به اینکه اهانت به او وارد شده است می باید تمکین کند از برای حد و اگر نداند، خلاف است میان علما و بیشتر اعتقاد بر این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد.

۳- ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوران بسیار گرمی زیر سایه درختی نشسته بود. ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم می غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می مالید و می گفت که ای نفس بچش ، که عذاب الهی از این عظیم تر است . و حضرت رسول به او نظر می فرمود. پس او جامه های خود را پوشید. حضرت او را طلبیده و فرمود که ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه کاری باعث این شد؟ گفت : ترس الهی سبب این کار شد، و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بدانند عذاب الهی از این شدیدتر است و تاب ندارد. پس حضرت فرمود که از خدا ترسیده ای آن چه شرط ترسیدن است ، و به درستی که پروردگار تو مباحثات کرد به تو با ملائکه سماوات . پس به اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چون نزدیک او آمدند گفت : خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرما و تقوی را پیشه ما گردان و همه را به سوی خود باز گردان .

۴- از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود. روزی بعضی از جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: «والله به خانه نروم تا او را مفتون خود کنم؛ پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: ای عابد، مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم. عابد امتناع کرد. آن زن گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمی گشایی ایشان می رسند و به من تجاوز می کنند، عابد چون این سخن را شنید در را گشود. چون زن به منزل عابد در آمد جامه های خود را افکند. چون عابد حسن و جمال او را مشاهده کرد از شوق بی اختیار شد و دست به او رسانید و در همان حال متذکر شد و دست از او برداشت، و دیگری بر آتش داشت که زیر آن می سوخت، عابد رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت. زن گفت که چه کار می کنی. گفت: دست خود را می سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد. پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می سوزاند. چون پیامند دستش تمام سوخته بود.

۵- ابن بابویه از عروة بن زبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه نشستیم پس اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را یاد کردیم ابوالدرداء گفت: که ای قوم، می خواهید شما را خبر دهم به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیادتر است گفتند: کیست آن شخص؟ گفت: علی بن ابی طالب (ع). چون این را گفت، همگی رو از آن برگردانیدند، پس شخصی از انصار به او گفت که سخنی گفتمی که هیچ کس با تو موافقت نکرد. او گفت: من شبی در نخلستان بنی النجار به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره گرفته و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می گفت: ((الهی چه بسیار گناهان هلاک کننده ای که از من سر زد و تو بردباری کردی از آنکه در مقابل آنها مرا عقوبت کنی و چه بسیار بدیهائی که از من صادر شد و کرم کردی و مرا رسول نکردی الهی، اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امیدی ندارم و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم. پس از پی صدا رفتم، دانستم که حضرت امیرالمؤمنین است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزاردند، چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند؛ و از جمله آنچه می خواند این بود: الهی، چون در عفو و بخشش تو فکر می کنم گناه بر من آسان می شود و چون عذاب عظیم تو را به یاد بیاورم بلیه خطاها بر من عظیم می شود، آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را فراموش کرده ام و تو آنها را شماره کرده ای، پس به ملائکه بگو او را بگیرد، پس وای بر چنین گرفته شده ای و اسیری که عشیره او، او را نجات نمی توانند

بخشید و قبیله او به فریادش نمی توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می کنند؛ پس فرمود: آه از آتشی که جگرها و گرده ها را بریان می کند، آه از آتشی که پوستهای سر را می کند، آه از فرو گیرنده از زبانه های جهنم ؛ پس بسیار گریست تا آنکه دیگر صدایی از آن حضرت نشنیدم ؛ با خود گفتم ؛ به خاطر بیداری زیاد بر آن حضرت خواب چیره گشته ؛ نزدیک رفتم که برای نماز صبح او را بیدار کنم ، چندان که آن جناب را حرکت دادم حرکت نفرمود و به مثابه چوب خشك جسد مبارکش بی حس افتاده بود. گفتم : **انا لله و انا اليه راجعون** به جانب خانه آن حضرت دویدم و به حضرت فاطمه صلوات الله علیها اطلاع دادم فرمود که قصه او چون بود؟ من آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود که ای ابودرداء، این غشی است که در غالب اوقات او از ترس خداوند دارد، پس فرمود آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند، به هوش باز آمد و نظر به سوی من فرمود و گفت : ای ابودرداء چرا گریه می کنی ؟ گفتم : از آنچه می بینم که تو با خود می کنی . فرمود که اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخوانند، هنگامی که گنهکاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تندخو، مرا احاطه کرده باشند، و نزد خداوند جبار مرا بگیرند و جمیع دوستان در آنحال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند، هر آینه در آنروز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست . پس ابودرداء گفت : والله که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم . (۳۱)

مؤ لف گوید که من شایسته دیدم که این مناجات از آن حضرت به همان الفاظ که خود آن جناب می خواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند چنانکه شیخنا البهائی (رحمه الله) در کتاب مفتاح الفلاح چنین کرده و آن مناجات شریف این است :

الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنعمتك و کم من جريرة تکرمت عن کشفها بکرمک ، الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤ مل غیر غفرانک ، و لا انا براج غیر رضوانک . الهی اءفکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ، ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی . آه ان قراءت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول : خذوه ؛ فیاله من ماءخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته . آه من نار تنضج الاکباد و الکلی . آه من نار نزاعة للشوی آه من غمزة من لهبات لظى . (۳۲)

۶- از حضرت صادق (ع) منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گزاردند، پس به سوی جوانی نظر کردند که او را ((حارثه بن مالک)) می گفتند دیدند که سرش به خاطر بیخوابی زیاد به زیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته .

حضرت از او پرسیدند که به چه حال صبح کردی ؟ چه حالی داری ای حارثه ؟ گفت : صبح کردم یا رسول الله با یقین . حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت و علامت یقین تو چیست ؟ گفت : حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا به روزه و می دارد و دل من از دنیا روی گردانیده ، و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا عرش خداوند را می بینم که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که خوشند و در کرسیها نشسته با یکدیگر صحبت می کنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه می کنند و گویا زفیر آواز جهنم در گوش من است ؛ پس حضرت به اصحاب فرمود که این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است ، پس فرمود: ای جوان بر این حال که داری ثابت باش . گفت : یا رسول الله دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا کرد. چند روزی که شد، حضرت او را با جناب جعفر به جهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد.

در ذکر چند مثلی که موجب تنبه مؤمنان است

۱- بلوهر گفته که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود. او می گریخت و فیل از پی او می شتافت تا آنکه به او رسید. آن مرد مضطر شد، خود را در چاهی آویخت و چنگ زد به دو شاخه که در کنار چاه روئیده بود. پس ناگاه دید که دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه مشغول به قطع کردن ریشه های آن دو شاخه می باشند. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند، چون نظر به قعر چاه انداخت دید که ازدهایی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را ببلعد چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخه اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل ساخت از آن مارها که نمی داند چه وقت او را خواهند گزید و از مکر آن ازدها که نمی داند وقتی که در کام او بیفتد حالش چگونه خواهد شد.

اما این چاه ، دنیا است که پر از آفتها و بلاها و مصیبت هاست و آن دو شاخ عمر آدمی ، و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می کنند. و آن چهار افعی اخلاط چهارگانه اند که به منزله زهرهای کشنده اند از سوداء و صفراء و بلغم و خون که نمی داند آدمی که در چه وقت به هیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن ازدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که فریفته آن شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیا است. (۳۳)

مؤ لف گوید که از برای غفلت آدمی از مرگ و احوال بعد از آن و اشتغالش به لذات فانیه دنیا، مثلی بهتر از این در انطباق آن با ممثل آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تامل در آن شود تا شاید سبب تنبه از خواب غفلت شود.

و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین داخل بازار بصره شد و به مردمی که مشغول خرید و فروش بودند نظر افکند پس از گریه سختی فرمود: ای بندگان دنیا و عمال آن ، هر گاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید، و شبها در رختخواب باشید و در این بینها از آخرت غافل باشید پس چه زمانی زاد و توشه برای سفر خود مهیا می کنید و فکری برای معاد خود می نمائید؟!

مؤ لف گوید: مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم :

تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام	ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز
که تو را موی سفید از اجل آورد پیام	توشه آخرتت چیست در این راه دراز
لیک از همت دون ساخته ای با دَد ³⁴ و دام	می توانی که فرشته شوی از علم و عمل
همه در آب و گیاه است نظر چون انعام	چون شوی همره حوران بهشتی که تو را
کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست	جهد آن کن که نمایی ز سعادت محروم

و شیخ نظامی گفته است :

رها کن کان خماری بود و مستی	حدیث کودکی و خودپرستی
نمی شاید دگر چون غافلان زیست	چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
چهل رفته فرو ریزد پر و بال	نشاط عمر باشد تا چهل سال
بصر کندی پذیرد پای سستی	پس از پنجه نباشد تندرستی
چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار	چو شصت آمد نشست آمد پدیدار

به هشتاد و نود چون در رسیدی
از آنجا گر به صد منزل رسانی
سگ صیاد کاهوگیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی
ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش

بسا سختی که از گیتی
کشیدی
بود مرگی به صورت زندگانی
بگیرد آهویش چون پیر گردد
پدید آمد نشان ناامیدی
هنوز این پنبه بیرون ناری از
گوش³⁵

و دیگری گفته است :

از روش این فلك سبز فام
در سر هر سالی از این
روزگار
باشدم از گردش دوران
شگفت
قومم از زانو و بازو برفت
عقد ثریای من از هم
گسیخت
آنچه بجا ماند و نیابد خلل
زنگ رحیل آمد از این
کوچگاه
آه ز بی زادی روز معاد
بار گران بر سر دوشم چه
کوه
ای که بر عفو عظیمت
گناه

عمر گذشته است مرا شصت
عام
خورده ام افسوس خوشیهای
یار
کانچه مرا داد همه پس
گرفت
آب ز رخ رنگ هم از مو برفت
گوهر دندان همه يك يك
بریخت
بار گناه آمد و طول امل
همسفران روی نهاده به راه
زاد کم و طول مسافت زیاد
کوه هم از بار من آمد ستوه
در جلو سیل بهار است گاه

عصمتت ار باز گذارد مرا	فضل تو گر دست نگیرد مرا
در سقر انداخته بنگاه من	جز به جهنم نرود راه من
غوطه زن لجه عصیان منم	بنده شرمنده نادان منم
فرد و نوازنده به غفران توئی	خالق و بخشنده احسان توئی

**قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ابناء الاربعين زرع قد دنى حصاده ، ابناء
الخمسين ماذا قدمتم و ماذا اخرتم ، ابناء الستين هلموا الى الحساب ، ابناء
السبعين عدوا انفسكم فى الموتى .**

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: چهل ساله ها همانند زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک شده است و به پنجاه ساله ها باید گفت چه چیزی از پیش برای خود فرستاده اید و چه چیزی گذاشته اید؟ ای شصت ساله ها برای حساب بشتابید و هفتاد ساله ها خود را جزء مردگان بشمار آورید. و در خبر است که خروس در ذکر خود می گوید: ای غافلان ذکر خدا کنید و در یاد او باشید؛

دانی که چرا همی کند نوحه گری	هنگام سفیده دم خروس سحری
کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری	یعنی که نمودند در آئینه صبح

و شیخ جامی گفته است :

کنی مانند طفلان خاکبازی که بودت آشیان بیرون از این کاخ	دلا تا کی در این کاخ مجازی توئی آن دست پرور مرغ گستاخ
چو دونان مرغ این ویرانه گشتی	چرا زان آشیان بیگانه گشتی
بپر تا کنگره ایوان افلاک	بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک

ردای نور بر عالم فشانان	ببین در قصر ازرق طیلسانان
به مقصد راه فیروزی گرفته	همه دور جهان روزی گرفته
ندای لا احب الالفین زن	خلیل آسا در ملک یقین زن

۲- بلوهر گفت شهری بود که عادت مردم آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می کردند، و بر خود یکسال پادشاه و فرمانفرما می کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان می برد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود، چون یکسال می گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بیرون می کردند و به بلا و مشقتی مبتلا می شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او بود و مصداق این شعر می گشت :

هشیار نشین که چرخ سازد پستت	ای کرده شراب حب دنیا مستت
بیش از دو سه روزی نبود در دستت	مغرور جهان مشو که چون مثل حنا

پس در يك سال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد به فراستی که داشت ، دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است ؛ به این سبب با ایشان انس نگرفت و مردی را طلب کرد که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد.

آن مرد گفت که بعد از یکسال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آن است که آنچه می توانی و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرض سال به آن مکان فرستی که تو را بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه به گفته آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت ، روزگار می گذرانید.

مولف گوید که حق تعالی در قرآن مجید فرمود: **و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون (۳۴)** یعنی کسانی که عمل صالح به جا می آورند برای آسایش و راحت نفسهای خود می گسترانند.

حضرت صادق (ع) فرموده که عمل صالح مقدمه ای برای رفتن صاحبش به بهشت می شود همانطور که خدمتگذار برای صاحب خود وسایل رفاهی فراهم می کند و حضرت امیرالمؤمنین

در کلمات قصار خود فرمود: **یابن آدم کن وصی نغسک و اعمل فی مالک ما تؤ ثر ان یعمل فیہ من بعدک ؛** یعنی ای فرزند آدم خودت وصی خودت باش و از مال خود آنچه می

خواهی استفاده کن زیرا پس از تو مال وارثان است که در آن تصرف می کنند.
پس ای عزیز من :

برگ عیشی به گور خویش	کس نیارد ز پس تو پیش
فرست	فرست
خور و پوش و بخشای و راحت	نگه می چه داری ز بهر
رسان	کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان
	تست
تو با خود ببر توشه خویشتن	که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که	به مرده نپردازد از حرص
خویش	خویش
به غمخوارگی چون سر انگشت	نخارد کسی در جهان پشت
تو	تو

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : واعلموا ان كل امرىء على ما قدم قادم و على ما خلف نادم .

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین (ع) حضرت خضر را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف دست خود را به آن حضرت نشان داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده :

قد كنت ميتا فصرت حيا	و عن قليل تعود ميتا
فابن لدار البقاء بيتا	ودع لدار الفناء بيتا ³⁷

۳- نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت ، با رعیت خود مهربان بود، و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید و به کارهایشان می رسید. و آن پادشاه وزیری داشت موصوف به راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت به او کمک می نمود و محل اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود، و لیکن وزیر به خدمت علماء و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود،

و محبت ایشان را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترك دنیا راغب بود، و از جهت تقیه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او، هر گاه به خدمت او می آمد، به ظاهر سجده بتان می کرد و تعظیم آنها می نمود و به خاطر مهری که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصتی بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید. تا آنکه شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی به خواب رفته بودند پادشاه به وزیر گفت که بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده نمائیم آثار بارانهای را که در این ایام برایشان باریده است .

وزیر گفت : بلی ، بسیار نیک است و هر دو وارد شدند و در نواحی شهر می گشتند و در اثنای سیر، به مزبله ای رسیدند، نظر پادشاه به روشنائی افتاد که از طرف مزبله می تافت . به وزیر گفت که از پی این روشنایی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم ؛ پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نقبی که از آن جا روشنایی می تافت چون نظر کردند مرد درویش و بدقیافه ای را دیدند که جامه های بسیار کهنه پوشیده ، از جامه هایی که در مزبله ها می اندازند، پوشیده و متکایی از فضل و سرگین برای خود ساخته و بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته و می نوازد و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه به خودش در برابرش ایستاده و هر گاه که شراب می طلبد آن زن ساقی او می شود، و هر گاه که طنبور می نوازد آن زن برایش رقص می کند و چون شراب می نوشد، زن او را تحیت می کند و ثنا می گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش می کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف می کند و سیده النساء می خواند و او را بر جمیع زنان برترش می شمارد و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش می کنند.

پادشاه و وزیر مدتی برپا ایستاده و در حال ایشان نظر می کردند و از لذت و شادی ایشان از آنحال کثیف تعجب می کردند، بعد از آن برگشتند. پادشاه به وزیر گفت گمان ندارم که برای من و تو در تمام عمر این قدر لذت و خوشحالی دست داده باشد که این مرد و زن در امشب با هم دارند، و گمان دارم که هر شب کارشان همین باشد.

پس وزیر چون این سخنان را از پادشاه شنید فرصت را غنیمت شمرده و گفت : ای پادشاه ، می ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که به این لذت‌های دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی را دائمی می دانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانه های ما که سعی در بناء و استحکامش می کنیم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می نماید و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نظافت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید

که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می نمایند، و تعجب آن سعادت‌مندان از لذت و شادی ما به عیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص که به حال ناخوش دارند. پادشاه گفت: آیا می شناسی جمعی را که به این صفت که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی. پادشاه گفت: کیستند؟ وزیر گفت: ایشان جمعی اند که به دین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذت آن را دانسته اند و پیوسته طالب سعادت‌های آخرتند. پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است؟ وزیر گفت: آن، نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمی باشد، و غنائی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی باشد؛ پس فی الجمله صفات ملک آخرت را بیان کرد تا آنکه پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن به آن منزل و کسب رستگاری راهی و وسیله ای می دانی؟ وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید.

پادشاه گفت: که چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی کردی؟ وزیر گفت: که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر می کردم. پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی تحقق یابد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نمائیم و به آن ظفر یابیم. وزیر گفت که رخصت می فرمائی که مکرر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد پادشاه گفت که بلکه تو را امر می کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگری مشغول گردم، و دست از این سخن برداری به درستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل نمی توان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمی توان شد و بعد از این سخنان، وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز گردیدند.

مؤ لف گوید که شایسته دیدم در این مقام برای زیادتی بصیرت مؤ منان تبرک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفه امیر مؤ منان (ع):

قال : احذروا هذه الدنيا الخداعة الغدارة التي قد تزینت بحلیها، و فتننت بغرورها، و غرت بآمالها، و تشوقت لخطابها فاصبحت كالعروس المجلوة و العیون الیها ناظرة و النفوس بها مشغوفة و القلوب الیها تائفة ، و هی لازواجها کلهم قانلة ، فلا الباقي بالماضی معتبر و لا الآخر بسوء اثرها الاول مزدجر.

یعنی ای مردم ، از این دنیای فریبنده مکر کننده در حذر باشید که خود را به زینتهای خود آرایش کرده ، و دلها را به باطلهای خود ربوده و فریفته و بیهوده امیدوار کرده است به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلی بر آمده تا به کسانی که خواستگاری او می کنند بنگرد پس مانند عروس خود را جلوه داده و چشمها به سوی او نظر افکنده اند و نفوس ، شیفته او شده اند و دلها به سوی او آرزومند گشته اند و او تمامی شوهرهای خود را کشته است ؛ (۳۸) پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته ها عبرت می گیرند و نه آنهایی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اول بودند، خود را از او باز می دارند. پس حضرت بیان فرمود دنائت و پستی دنیا را به آنکه خداوند تعالی دنیا را از اولیاء و دوستان خود گرفت و برای دشمنان خود گسترانید، پس گرامی داشت پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می بست و موسی کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان می خورد به نحوی که از شدت لاغری و کمی گوشت سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده می شد پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و اعراضشان از دنیا اشاره کرد.

آنگاه فرمود که این پیغمبران دنیا را از خود به منزله مرداری فرض کردند که برای احدی حلال نیست که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت به مقداری که نفسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود، و دنیا نزد آنها به منزله مرداری بود که بوی گند آن شدید باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد؛ پس ایشان مقداری که به تکلف ، ایشان را به منزل برساند، از دنیا بهره می گیرند و به خاطر گنبدگی آن ، خود را سیر نمی کنند، و تعجب کنند از کسانی که خود را سیر می کنند و شکم خود را پر می کنند و راضی می شوند به آنکه دنیا نصیب و بهره ایشان باشد. ای برادران ، به خدا سوگند که دنیا از برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است لیکن کسی که نشو و نما کرده در دباغ خانه ، بوی گند آنجا را حس نمی کند ولی موجب اذیت و آزار کسانی می شود که از آنجا می گذرند.

و نیز آن حضرت فرمود: **و ایاک اءن تغتر بما تری من اخلاذ اهلها و تکالبهم علیها فانهم**

کلاب عاویة و سباع ضاریة یهد بعضها علی بعض ، یاءکل عزیزها ذلیلها و کثیرها

قلیلها؛ یعنی و مبادا که فریفته شوی به آنچه می بینی از میل کردن اهل دنیا به دنیا و

برجستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و درندگانی که در پی صیدند که بعضی از ایشان بر بعضی دیگر بانگ زنند عزیز آنها ذلیلشان را می خورد و آنکه بسیار است قلیل خود را.

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را اخذ کرده و به نظم آورده و فرموده است :

کرکسان گرد او هزار هزار	این جهان بر مثال مرداری است
آن مر این را همی زند منقار	این ، مر آن را همی زند مخاب
وز همه باز ماند این مردار	آخر الامر بگذرند همه
گوشه ای گیر از این جهان	ای سنائی ندای مرگ
هموار	رسید
مشتی ابلیس دیده طرار	هان و هان تا تو را چه خود
	نکند

قال امیرالمؤمنین (ع): **والله لدنياكم هذه اھون فی عینی من عراق خنزیر فی ید**

مجدوم به خدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی گوشت خوک که در دست صاحب جذام باشد. و این نهایت تحقیر است از دنیا؛ چه استخوان از هر چیزی بی ارزشتر است به خصوص اگر از خوک باشد و به خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست .

۴- برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده اند چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد کفران نعمت کرده و روی از منعم حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا شتافتند و مرتکب کارهایی شدند که شایسته آنها نبود.

و این مثل را شیخنا البهائی در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم در آورده و ما در اینجا اکتفا به همان نظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می نمائیم .

عابدی در کوه لبنان بد مقیم	در بن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق بر تافته	گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها می بود مشغول صیام	یک ته نان می رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی نصفی سحور	و ز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش می گذشت	نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا يك شب نیامد آن رغیف	شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا وانگه عشا	دل پر از وسواس و در فکر عشا
بس که بود از بهر قوتش اضطراب	نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زان مقام دلپذیر	بهر قوتی آمد آن عابد بزیر

بود يك قريه به قرب آن جبل
عابد آمد بر در گبری ستاد
عابد آن نان بستند و شکرش بگفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر
در سرای گبر بد گرگین سگی
پیش او گر خط پرگاری کشید
بر زبان گر بگذرد لفظ خبر
کلب در دنبال عابد پو گرفت
زان دو نان ، عابد یکی پیشش فکند
سگ بخورد آن نان و از پی آمدش
عابد آن نان دگر دادش روان
کلب ، آن نان دگر را نیز خورد
همچو سایه از پی او می دوید
گفت عابد چون بدید این ماجرا
صاحبت غیر دو نان چیزی نداد
دیگرم از پی دویدن بهر چیست
سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال
هست از وقتی که بودم من صغیر
گوسفندش را شبانی می کنم
گه به من از لطف نانی می دهد
گاه از یادش رود اطعام من
روزگاری بگذرد کاین ناتوان
گاه هم باشد که این گبر کهن
چون که بر درگاه او پرورده ام
هست کارم بر در این پیر گبر
تو که نامد يك شبی نانت بدست
از در رزاق رو بر تافتی
بهر نانی دوست را بگذاشتی

اهل آن قریه همه گبر و دغل
گبر او را يك دو نان جو بداد
وز وصل طعمه اش خاطر شکفت
تا کند افطار بر خبز شعیر
مانده از جوع استخوانی و رگی
شکل نان بیند بمیرد از خوشی
خبز پندارد رود هوشش ز سر
از پی او رفت و رخت او گرفت
پس روان شد تا نیابد زو گزند
تا مگر بار دگر آزاردش
تا که باشد از عذابش در امان
پس روان گردید از دنبال مرد
عف عف می کرد و رختش می درید
من سگی چون تو ندیدم بی حیا
وان دو را خود بستدی ای کج نهاد
وین همه رختم دریدن بهر چیست ؟
بی حیا من نیستم چشمت بمال
مسکنم ویرانه این گبر پیر
خانه اش را پاسبانی می کنم
گاه مشت استخوانی می دهد
در مجاعت³⁹ تلخ گردد کام من نه ز نان
یابد نشان نه ز استخوان
نان نیابد بهر خود نه بهر من
رو به درگاه دگر ناورده ام
گاه شکر نعمت او گاه صبر
در بنای صبر تو آمد شکست
بر در گبری روان بشتافتی
کرده ای با دشمن او آشتی

خود بده انصاف ای مرد گزین	بی حیاتر کیست من یا تو بین ؟
مرد عابد زین سخن مدهوش شد	دست خود بر سر زد و بیهوش شد
ای سگ نفس بهایی یاد گیر	این قناعت از سگ آن گیر پیر
بر تو گر از صبر نگشاید دری	از سگ گرگین گیران کمتری

مؤ لف گوید: چه نیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته : اجل کائنات از روی ظاهر آدمیست و اذل موجودات سگ ، به اتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس .

سگی را لقمه ای هرگز فراموش	نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
و گر عمری نوازی سفله ای را	به کمتر چیزی آید با تو در جنگ

و چه قدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن می کند:

روایت شده که حضرت صادق (ع) را غلامی بود که هر گاه آن حضرت سواره به مسجد می رفت آن غلام همراه بود، چون آن حضرت از استر پیاده می گشت و داخل مسجد می شد آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت کند. اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی از آنها رو کرد به او و گفت : ای غلام میل داری که از آقای خود حضرت صادق (ع) خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم ، و من مال بسیار از هر گونه دارم ، تو برو و آن مالها را بگیر و من به جای تو اینجا می مانم .

غلام گفت : این را از آقای خود خواهش می کنم ، پس رفت خدمت حضرت صادق (ع) و گفت : فدایت شوم ، خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را می دانی ؛ پس هر گاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهی کرد؟ فرمود: من آنرا از نزد خود به تو خواهم داد و تو را از غیر خود منع می کنم پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد. حضرت فرمود: اگر تو در خدمت ما بی میل شده ای و آن مرد به خدمت ما مایل شده او را قبول می کنم پس چون غلام رفت حضرت او را طلبید، فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزد ما يك نصیحتی به تو می کنم و آن این است چون روز قیامت شود حضرت رسول چسبیده باشد به نور ((الله)) و امیرالمؤمنین آویخته باشد به رسول خدا و ائمه (علیهم السلام) آویخته به امیرالمؤمنین (ع) و شیعیان ما آویخته باشند به ما، پس داخل

شوند در جائی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجائی که ما وارد شویم . غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت شما جایی نمی روم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار می کنم آخرت را بر دنیا و به سوی آن مرد بیرون رفت . مرد خراسانی گفت : ای غلام آیا از نزد حضرت صادق (ع) بیرون آمدی و خداحافظی کردی . غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را به خدمت آن جناب برد. حضرت ولایت و دوستی او را پذیرفت و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند.

این فقیر نیز خدمت آن حضرت عرض می کنم که ای آقای من ، من تا خود را شناخته ام خود را بر در خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پروریده ام امید آنست که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من به لسان ذلت و افتقار پیوسته عرض می دارم :

عن حماکم کیف انصرف و هواکم لی به شرف
سیدی لا عشت یوم اری فی سوی ابوابکم اقف⁴⁰

۵ - برای دنائت و پستی جهل ، و تحریص بر علم و هنر.
ابوالقاسم راغب اصفهانی در کتاب ذریعه آورده که مرد حکیم دانایی بر مردی وارد شد، دید خانه ای آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردیست جاهل و نادان ، عاری از حلیه علم ، خالی از فضیلت ، به صورت انسان .
آن حکیم که چنین دید بر صورت او آب دهان انداخت . آن مرد از این کار حکیم بر آشفت و گفت : این چه سفاهت و بیخردی بود که از تو سر زد ای حکیم ؟ حکیم فرمود: این سفاهت نبود بلکه حکمت بود؛ زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند، و من ندیدم در منزل تو پست تر از تو جائی باشد، لاجرم تو را شایسته این کار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم .
مؤ لف گوید: این مرد دانا بر قباحت و دنائت جهل او را تنبه فرمود و اینکه قبح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد. و لکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل همراه باشد و این فضیلت با آن خصلت شریفه تواءم گردد.
چه خوب گوید شاعر:

نیست از بهر آسمان ازل نردبان پایه به ز علم و عمل
علم سوی در اله برد نه سوی ملک و مال و جاه برد

دست او زانسرای کوتاه است	هر که را علم نیست گمراه است
علم بی کار زنده در گور است	کار بی علم تخم در شور است
خواندن علم و کار ناکردن	حجت ایزدی است در گردن
سگ ز در دور و صورت از دیوار	آنچه دانسته ای به کار در آر
علم جوی از پی کار عالمی فاضلی	تا تو در علم با عمل نرسی
ولی نه کسی که قدم با حدث نمی پاید	علم در مزبله فرو ناید
چشمها درد و لاف کحالی	چند از این ترهات محتالی
که بدانی که می ندانی هیچ	دانش آن خوبتر ز بهر بسیج

قال عیسی بن مریم (ع): اشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول

بعمله ؛ یعنی حضرت عیسی (ع) فرمود: شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و مجهول باشد به عمل .
حکیم سنایی فرمود:

وی خدایان تو خدا آزار	ای هواهای تو خداانگیز
عز ندانسته ای از آنی خوار	ره رها کرده ای از آنی گم
جهل از آن علم به بود صد بار	علم کز تو، تو را نه بستاند
بشنوی گفت و نشنوی کردار	غول باشد نه عالم آنکه از او
خفته را خفته کی کند بیدار	عالمت غافل است و تو غافل
سگ ز در دور و صورت از دیوار	کی در آید فرشته تا نکنی
گاو خر باشد و ضیاع و عقار	ده بود آن نه دل که اندر وی
به ز قرآن مدان و به ز اخبار	سائق و قائد و صراط الله

تمام شد آنچه مقدر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیر الوری جناب امام حسن مجتبی (ع)، سنه ۱۳۴۷. و چون رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به دو دعای شریف ختم شود:

اول : شیخ مفید در کتاب مقنعه روایت کرده از ثقه جلیل القدر، علی بن مهزیار از حضرت ابو جعفر جواد (ع) که مستحب است بسیار بگویی در هر وقت از شب یا روز این ماه از اول تا به آخر آن :

**یا ذا الذی کان قبل کل شیء ء ثم خلق کل شیء ء ، ثم یبقی و یغنی کل شیء ء یا
ذا الذی لیس کمثله شیء ء و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی و لا فی
الارضین السفلی ، و لا فوقهن و لا تحتهن و لا بینهن اله یعبد غیره ، لك الحمد
حمدا لا یقوی علی احصائه الا انت ، فصل علی محمد و آل محمد صلوة لا یقوی
علی احصائها الا انت .**

دوم : شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق (ع) این دعا را
تعلیم زرارة فرمود که در زمان غیبت و امتحان ، شیعه بخواند:

**اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک ؛ اللهم عرفنی
رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک ؛ اللهم عرفنی حجتک فانک
ان لم تعرفنی حجتک ظلت عن دینی . (۴۱)**

بدانکه علما نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت ، دعا برای امام زمان (ع) و صدقه
دادن برای آن وجود مقدس است ؛ و از جمله دعاهائی که وارد شده است که همیشه
بگویی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او علیهم السلام :

**اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و
فی کل ساعة ولیا و حافظا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و
تمتعه فیها طویلا.**

((کتبه العبد عباس القمی فی سنة سبع و اربعین بعد الف و ثلاثمائة فی جوار الروضة
الرضویة لا زالت مهبطا للفیوضات الربانیة و الحمد لله اولا و آخرا و صلی الله علی محمد و
آله .))